

خرید کتاب های کنکور

با تخفیف ویژه

و

ارسال رایگان

Medabook.com

+



مدابوک



یک جله تماس تلفنی رایگان

با مشاوران رتبه برتر

برای انتخاب بهترین منابع

دبیرستان و کنکور

۰۲۱ ۲۸۴۲۵۲۱۰



فهرست

پانج نامه تشریحی

دوسرہم	یازدہم	دہم	درس	دوسرہم	یازدہم	دہم	درس
۲۱۷						۶	درس نامہ
دوسرہم	یازدہم	دہم	درس	دوسرہم	یازدہم	دہم	درس
۵۲۹	۴۵۰	۳۷۵	یازدہم	۴۸۵	۴۰۶	۳۳۹	تائیس
۵۳۴	۴۵۴	۳۷۹	دوازدهم	۴۸۷	۴۰۷	۳۴۱	کیم
۵۴۰	آزاد	۳۸۴	سیزدهم	۴۹۲	۴۱۲	۳۴۶	دوم
۵۴۶	۴۶۰	۳۸۹	چهاردهم	۴۹۷	۴۱۶	۳۴۹	سوم
آزاد	۴۶۶	آزاد	پانزدهم	۵۰۰	۴۲۰	۳۵۳	چہم
۵۵۳	۴۷۰	۳۹۳	شانزدهم	۵۰۵	۴۲۵	۳۵۷	ششم
۵۶۲	۴۷۶	۳۹۷	ہجدهم	۵۱۰	۴۲۹	۳۶۱	ہفتم
۵۶۴	۴۷۸	۴۰۰	جہدہم	۵۱۴	۴۳۵	۳۶۵	ہشتم
۵۶۸	۴۸۲	۴۰۳	نیائیس	۵۱۸	۴۴۰	۳۶۸	نہم
				۵۲۶	۴۴۶	۳۷۲	دہم

خرت و پرت لگنوری

صفحہ	تاریخ ادبیات	صفحہ	دستور زبان	صفحہ	آرایہ های ادبی	صفحہ	قرابت معنایی	صفحہ	لغت و املا
۶۳۷	فہرست آثار مہتموم	۶۱۸	جدو نقش کلمات در جملہ (نماہ) مفعول تہتم ہندو...	۶۰۴	مدتات وقالب ہای شعری (یت مصراع رویت قافیہ ...)	۵۹۵	مفایم عرفانی و عاشقانہ	۵۷۱	کلمات ہم آوا
۶۳۷	فہرست آثار مشور	۶۲۶	کرودہ فعلی یا فعل (شخص و شمار بن صل زمان صل ...)	۶۰۷	بلاغت (بیان بیع معانی) ...	۵۹۸	مفایم غیر عرفانی	۵۷۴	کلماتی کہ ناید بہ جای ہم بہ کار بریم
۶۳۹	فہرست شاعران و نویسندگان	۶۳۰	کرودہ اسمی (ساختار کرودہ اسمی انواع وابستہ ہای پیشین انواع وابستہ ہای پسین)	۶۰۷	بیان تشبیہ مجاز استعارہ تہتم کتب	۶۰۲	معنی و مضموم آیات، احادیث و عبارات عربی	۵۷۵	کلمات مشبہ الایاتی کہ تلفظ و معنای متفاوت دارند
۶۴۰	کوہ شناسی (ادبیات تعلیمی پلداراری عثمانی و ...)	۶۳۴	واژہ	۶۱۱	بیع لفظی (بیع معنوی)	۶۰۳	پیام ہنو مفایم کج حکمت ہا	۵۷۶	دستبندی واژہ ہا (اصطلاحات رزمی و کجی رستی ہا اصطلاحات و آلات موتی و ...)
۶۴۰	دیگنی ہای حامدہ (داسانی) قرمانی قومی و ملی حوادث خارق العادہ			۶۱۲	بیع لفظی (واج آرای جاس ہسان جاس نامہسان کمرار ج)	۶۰۳	پیام برخی از روان خوانی ہا	۵۸۱	فرزنگ الایاتی
				۶۱۳	بیع معنوی (مرعات نظیر حس آسینزی تلج اضراق تضاد ...)			۵۹۲	جمع و مفرد کلمات
								۵۹۴	مال ہا

۲۰۱۹- گزینۀ «۴» واژه‌هایی که نادرست معنا شده‌اند به همراه معنی صحیح آن‌ها:

محضر: محلّ حضور، در متن درس، مجازاً به معنی مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود. (کبریا به معنی «بارگاه خداوندی» است). - کبریا: بارگاه خداوندی (افلاک جمع فلک و به معنی «آسمان‌ها» است). - قَدَسَ اللّهُ رُوْحَهُ العَزِيزِ: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند. («پاک و منزّه است خدا» معنای اصطلاح **سُبْحَانَ اللّهِ** است).

۲۰۲۰- گزینۀ «۳» غلط‌های املائی و شکل صحیح آن‌ها:

گزینۀ (۱): **نواهی** ← **نواحي**؛ **نواهی**، جمع نهی و ناهیه و به معنی «نهی شده‌ها» و امور ممنوعه است و **نواحي**، جمع ناحیه. با توجه به معنای عبارت و همراهی کلمات طرف شام، روانه گردیدن، متوجه می‌شویم که نواحي صحیح است.

گزینۀ (۲): **دهد** ← **زهد**؛ **پارسایی**، پرهیزگاری

گزینۀ (۴): **پژمرده‌گی** ← **پژمردگی**

مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های مذهبی - **مقق:** همسو و هم‌عقیده، موافق - **افغان:** ناله و زاری

۲۰۲۱- گزینۀ «۲» غلط‌های املائی موجود در متن و شکل صحیح آن‌ها:

غوقا ← **غوغا**؛ **هیاهو**، فریاد و آشوب، بانگ و خروش

خواست ← **خواست:** تقاضا، طلب کرد، درخواست نمود (خواست یعنی برپا شد، بلند شد، پدید آمد)

خُرد: کوچک، اندک، ناچیز و حقیر (خورد: خوردن، طعام و خوراک)

بهاء: رونق، درخشش، پرتو و جلوه - **اِصرار:** پافشاری، ایستادگی و دوام در امری، سماجت (آصرار: جمع سَر، رازها، رموز) - **وعظ:** اندرز، پنددادن - **محضر:** محلّ حضور، درگاه - **حُسام:** شمشیر تیز، شمشیر بزان - **طرز:** طریق، نمط، روش، شیوه - **منطق الطّیر:** زبان مرغان - **خصمان:** دشمنان و بدخواهان

۲۰۲۲- گزینۀ «۲» **صلاح** به معنی «ابزار جنگ» است و **صلاح** به معنی «پارسایی، پرهیزگاری، نیکی و زهد»؛ **گوشه‌نشینان صلاح** یعنی کسانی که به قصد زهد و پارسایی و برای دورماندن از گناه، گوشه‌نشینی اختیار کرده‌اند. برخاست هم تناسب معنایی صحیحی با بیت ندارد و **برخواست** به معنی «از میان رفتن، زایل و نابود شدن» جایگزین صحیح و مناسبی است: عشق و شیدایی غلبه یافت و آوازه و شهرت پاکدامنی و پرهیزگاری گوشه‌نشینان عابدان پارسا بر باد رفت.

غالب: چیره، مسلّط - **مستوری:** پوشیدگی، مجازاً عفاف و پاکدامنی و پرهیزگاری - **ناموس:** آبرو، اعتبار، آوازه، شهرت

۲۰۲۳- گزینۀ «۳» **الهُان** در این بیت، املائی نادرستی دارد و صورت صحیح این کلمه **الْحان** است، به معنی «آوازه، صوت‌ها».

معنی مصراع دوم بیت (۳): که از زبان پرنده‌گانش اصوات و آوازه‌های خوش و دلکش بیرون می‌آید.

کلمات هم‌رمان:

گزینۀ (۱): **الست:** مأخوذ از آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ...» که اشاره دارد به عهد الست یا پیمانی که خدا در روز الست از ارواح بنی‌آدم گرفت - **قالب:** شکل، پیکر، جسم (غالب: چیره، مسلّط) - **لقا:** دیدار، روی، چهره

گزینۀ (۲): **حور:** مرد و زن سیاه‌چشم؛ **حور** در عربی جمع «أحور و حوراء» است، ولی در فارسی به معنای مفرد به کار می‌رود. (**هور:** خورشید) - **قصور:** جمع قصر (در مصراع دوم به معنای «کوتهای کردن و تقصیر» به کار رفته است) - **محض:** صرف، خالص، پاک - **صنم:** بت، دلبر، معشوق زیبارو

گزینۀ (۳): **صدر:** صدر و بالای مجلس، پیشگاه - **رضوان:** بهشت، نگهبان بهشت، **صُفّه:** ایوان، شاه‌نشین

گزینۀ (۴): **متبوع:** پیروی‌شده (مطبوع: مطلوب، پسندیده) - **تابع:** پیرو، فرمان‌بردار، مطیع

معنی بیت: «ای صائب! برگ حُسن و جمال آدمی همواره سبز و خرم باقی نمی‌ماند و بالاخره روزی نیز زایل و پژمرده می‌شود؛ همان‌طوری که هر اطاعت‌شده و حاکمی، روزی فرمانبر و مطیع خواهد شد.»

درس هشتم: دکوی عاشقان

۲۰۱۶- گزینۀ «۳» **مرید** یعنی «پیرو، دنباله‌رو، شاگرد» (= سالک). **مرشد** (= پیر، مُراد) مقابل **مُرید** (= سالک) است.

۲۰۱۷- گزینۀ «۲» **زهد:** پارسایی، پرهیزگاری («پنددادن» در گزینۀ (۱) و «اندرز» در گزینۀ (۳) معنای واژه **وعظاند** - **عازم:** رهسپار، راهی، روانه - **شبگرد:** شب‌رو، داروغه و نگهبان، دزد و عتیار («گدا» در گزینۀ (۴) از معنای شبگرد نیست!) - **ملک:** فرشته (این واژه را با **ملیک** «شاه و سلطان»، **ملک** «عظمت و پادشاهی» اشتباه نگیریم).

۲۰۱۸- گزینۀ «۱» در «ب» **شریعت** به معنی «شرع، آیین، راه دین» و مقابل **طریقت** است. در «د» **نیز، نیکوسیرت** (خوش‌باطن، خوش‌خُلق‌و‌خو) معنی **خوش‌لقا** نیست. (**خوش‌لقا** یعنی زیبارو، خوش‌سیما، خوش‌چهره)



۲۰۲۴- گزینۀ «۴» عزم به معنای «ارادۀ استوار، نیت» صحیح است: برای «عبور از» چنین دریای هولناک بی کران، کشتی‌ای از دانش و ارادۀ والا بایسته و نیاز است.

گزینۀ «۱» عقوبت: مجازات، کیفر دادن - صنم: بت - طزار: دزد و راهزن (زلف طزار: گیسوی دلربا) - جیل: جمع حیل - سهل: آسان - ممتنع: دشوار، محال و غیرممکن

۲۰۲۵- گزینۀ «۴» طعن و ملامت صحیح است. (طعن: طعنه‌زدن، ملامت کردن، سرزنش و عتاب)

۲۰۲۶- گزینۀ «۱» در بیت «ب» اصرار (پافشاری کردن در امری) تناسب معنایی صحیحی برقرار نمی‌کند و با توجه به معنای بیت، به‌ویژه مصراع دوم، اصرار جمع سبز و به معنای «رازها، رموز» صحیح است. در بیت «د»، معنای مصراع دوم و غریب بودن در بحر، آشکارا نشان می‌دهد که بحر (دریا) مناسب و صحیح است نه بهر! بهر! برای، به‌خاطر. در بیت «ه» دقت بیشتری نیاز داریم تا با توجه به معنای کلی بیت در یابیم که شاعر، طبع (ذوق و قریحۀ) خود را به عروسی مانند کرده است و می‌گوید: با اندیشه‌های پکر و بدیع خود، طبع و ذوق شعری خود را که همچون عروسی است، آرایش می‌کنم و زینت می‌دهم تا شاید به واسطهٔ چرخش و بازی‌های روزگار، معشوق زیبارویی به جنگ افتد. (تبع به معنی «تبعیت و پیروی» است.)

۲۰۲۷- گزینۀ «۳» در این گزینۀ، املائی همهٔ کلمات صحیح است. غلط‌های املائی موجود در گزینۀها و شکل درست آن‌ها:

گزینۀ (۱): عبدالملک ← عبدالملک (دقت کنیم که نگارش کلماتی از قبیل: منطق‌الطیر، بهاء‌الذین، اولوالامر، لباب‌الالباب (مغز مغزا؛ نام کتابی است)، اولی‌الابصار «صاحبان بینش و معرفت»، اولی‌الالباب و ... صرفاً به همین صورت صحیح است و نوشتن آن‌ها با اشکال منطق‌الطیر، لباب‌الالباب، اولی‌لابصار و ... غلط املائی محسوب می‌شود.)

گزینۀ (۲): غربت ← قربت: نزدیکی، نزدیکی در مکان و منزلت (عُربت یعنی دوری، غریب‌گشتن). «هر دو به مزید قربت از دیگر خواص خدم مرتبۀ تقدّم‌یافته؛ یعنی هر دو [شغال] از جهت تقرب و نزدیکی به شیر از دیگر خادمان خاص پیشی گرفته بودند و مقامشان از همهٔ آن‌ها بالاتر رفته بود.

گزینۀ (۴): طریقت ← طریقت: روش اهل صفا و سلوک، مذهب و سیرت

گزینۀ (۱): مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی - فارغ: آسوده (فارغ: جداکننده)

گزینۀ (۲): طبع: سرشت، ذات و نهاد، طبیعت، خو (تبع: پیروی) - انیس: همدم، همنشین، خو گرفته و مألوف - آسرار: جمع سرّ، رازها

گزینۀ (۳): روضه: باغ، گلزار و واعظ: اندرزگو، پنددهنده - بسط: گشایش حال، انبساط خاطر عارف، مقابل قبض - قبض: گرفتگی خاطر، ناخوشی - غالب: چیره، مسلط (قالب: شکل، هیئت)

گزینۀ (۴): سیرت: باطن، طریقه، روش، خو - مرضی: مورد رضایت، پسندیده (مرزی: منسوب به مرز) - صواب: درست، صحیح (ثواب: اجر، پاداش)

۲۰۲۸- گزینۀ «۴»

۲۰۲۹- گزینۀ «۱» واژه‌هایی که نادرست معنی شده‌اند به همراه معنای صحیح آن‌ها:

گزینۀ (۲): درنگ: توقف و آهستگی، سکون، ضدّ شتاب (بی‌درنگ یعنی فوراً، درحال)

گزینۀ (۳): ملامت: سرزنش، نکوهش، طعن و عتاب (ملایمت به معنی «نرمی و مهربانی» است.)

گزینۀ (۴): دوش: دیشب، شانه و کتف (دی معادل «دبروز» است.)

۲۰۳۰- گزینۀ «۳» حریف در این گزینۀ به معنای «هم‌نبرد، رقیب و هم‌اورد» است، در حالی که در سایر گزینۀها در معنای «یار و همدم» به کار رفته است.

۲۰۳۱- گزینۀ «۴» معنای درست واژه‌هایی که نادرست معنا شده‌اند:

گزینۀ (۱): مناسک: جمع منسک؛ جاهای عبادت حاجیان، اعمال عبادی، آداب و آیین‌های دینی

گزینۀ (۲): نماز پیشین: نماز ظهر
گزینۀ (۳): عقد: گردن‌بند (عقد: پیمان، پیمان‌بستن)
۲۰۳۲- گزینۀ «۲» بخاستم یعنی «برپا شدم، بلند شدم»، پس تناسب و ارتباطی با عبارت ندارد و بخواستم به معنای «درخواست کردم، طلبیدم» باید جایگزین آن شود.

گزینۀ (۱): متفق: همسو، موافق، هم‌عقیده - سیاحت: سیر و گردش - موافقت: همراهی، همسفر بودن - مصاحبت: هم‌صحبتی، همدمی

گزینۀ (۲): قاعده: روش، قانون، اصل - بگزاردم: به جای آوردم، ادا کردم - جسارت: دلیری، بی‌باکی و گستاخی

معنای رایج مصدر گزاردن: به جای آوردن و ادا کردن، رساندن و بیان کردن، پرداختن، تفسیر و تعبیر کردن
معنای رایج مصدر گزاردن، گذاشتن: نهادن و قراردادن، اجازه‌دادن و رها کردن، سپری کردن

گزینۀ (۳): ثنا: تحسین و ستایش و تمجید (سنا: نور، روشنایی) - اصوات: جمع صوت - الحان: جمع لحن، آوازها - مسامع: جمع مسمع و مسمعه؛ گوش‌ها - قدس: پاکی - انس، خو گرفتن

گزینۀ (۴): موضع: جا، مکان - رُهاد: جمع زاهد، پارسایان، پرهیزگاران - صلاح: خیر، نیکی (سلاح: ابزار جنگ و نزاع) - عزیمت: آهنگ، قصد و اراده، عزم - مقرون: پیوسته، همراه

۲۰۳۳- گزینۀ «۳» مزلت به معنی «لغزش، لغزشگاه» است و مذلت به معنی «خواری، پستی، زبونی و فرومایگی»؛ با توجه به معنای بیت و همراهی کلمهٔ خواری، مذلت صحیح و مناسب است: اگر در نزد و نظر یار، چنین خواری و حقیر نبودم، در هجر و فراق او این قدر زبونی و عذاب و خواری نمی‌کشیدم (این قدر خواری نصیب نمی‌شد).

۲۰۳۴- گزینۀ «۳» نگزارد به معنی «به جای نیارود، ادا نکند، نپزدازد» از مصدر گزاردن، تناسبی با عبارت ندارد و نگذارد، از مصدر گذاشتن باید جایگزین آن شود: «جانب خرم مُهمَل نگذارد» یعنی جانب احتیاط و دوراندیشی را ترک و رها نکند (جانب احتیاط را در نظر بگیرد). با در نظر گرفتن معنای جملات آخر و حضور واژه‌های نوا، نواخته، الحان و ... درمی‌یابیم که سفیر (بانگ و صدای بلند) صحیح است نه سفیر (فرستاده). و ذر هم با املائی نادرستی آمده که شکل صحیح آن، وزر به معنی «گناه» است.

مذلت: خواری، بدبختی، زبونی، فرومایگی - طعن: ملامت، سرزنش کردن، عتاب - قضا: سرنوشت و تقدیر - خرم: احتیاط، هوشیاری، دوراندیشی - مُهمَل: معطل، ضایع، بی‌هوده، تباه - زایل‌کننده: نابودکننده - حمیت: غیرت، مردانگی، دلآوری، تعصب - نقض عهد: پیمان‌شکنی - غریب: بدیع، شگفت، نو و تازه - الحان: جمع لحن، نغمه‌ها - هزارستان: بلیل - لهو: خوشی و نشاط، سرگرمی

۲۰۳۵- گزینۀ «۱» نواهی به معنای «نهی‌کننده، آنچه که در شرع ممنوع باشد» در عبارت «و این موضع محلّی بود از نواهی شرق ...» کاربرد صحیح و مناسبی ندارد و نواهی به معنای «اطراف و اکناف» باید جایگزین آن شود. نقض به معنی «شکستن، شکستن عهد و پیمان» است و نغز به معنای «نیکو، خوش، دلکش و جذاب»، ملاحظه می‌کنید که نغز مناسب عبارت «مقامی دلکش و نغز دید و فضایی خرم و سبز» است نه نقض! عظمت نیز در این متن املائی نادرستی دارد و صورت صحیح آن عزیمت است به معنای «اراده، قصد».

قرین: همراه، پیوسته - خرد: کوچک، حقیر، اندک - رأفت: مهربانی، شفقت - تفرّج: سیر و تفریح، گردش - نُزّهت: خوشی، خرمی، پاکی و پاکیزگی - نهر: جوی، رود - مرغزار: سبزه‌زار، علفزار - روضه رضوان: باغ بهشت - معظم: بزرگ و عظیم، که غالباً در مورد اشیا و شهرها و کشورها به کار می‌رود (معظم: بزرگ داشته‌شده که در باب اشخاص و افراد به کار می‌رود). - خاست: پدید آمد، به وجود آمد، ظاهر گشت، برپا شد (خواست یعنی طلبید، تقاضا کرد، اراده) عمارت: بنا، ساختمان (امارت به معنای «فرمانروایی و حکمرانی» است.)

۲۰۳۶- گزینۀ «۱» در گزینۀ (۱) سخن از شق القمر کردن پیامبر اکرم (ص) است، ولی سایر گزینۀها انسان را به عروج و تعالی فرامی خواند.

۲۰۳۷- گزینۀ «۳» مفهوم عبارت سؤال این است که ناله عاشق دل‌های عاشقان را به آتش می‌کشد و همگان را به ناله می‌آورد. در گزینۀ (۳) نیز سخن از این است که ناله جان‌سوز عاشق که از آتش عشق او زبانه کشیده، همه‌جا را فرا گرفته است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): کسی که عاشق نیست درد عاشق را نمی‌فهمد.

گزینۀهای (۲) و (۴): سوختن عاشق در آتش عشق و فراق

۲۰۳۸- گزینۀ «۲» در عبارت سؤال سخن از این است که مولانا به سرزنش و ملامت دیگران توجهی نمی‌کرد و بدون اعتنا به آن‌ها غزل شورانگیز خود را می‌سرود. در گزینۀ (۲) نیز صحبت از عشق ورزیدن و پاک‌نداشتن از طعنه دیگران است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): از تقدیر و سرنوشت نمی‌توان رهایی یافت (تقدیر گرایی): من مست را به خاطر نامه سیاه اعمالم ملامت نکن، معلوم نیست که تقدیر هر کس چگونه رقم خورده است.

گزینۀ (۳): در عین گوشه‌نشینی شور و غوغای من همه‌جا را گرفته است.

گزینۀ (۴): دشمن و ملامتگر خود را ستایش کردن

۲۰۳۹- گزینۀ «۲» مفهوم مشترک بیت سؤال و گزینۀ (۲) بازگشت به اصل است و این که منزلگاه انسان عالم قدس است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): بلندمرتبه‌گی مقام ممدوح: اگر پاسبان از پشت‌بام خانه تو سنگی را پایین بیندازد، آن سنگ بعد از هزار سال تازه به زحل - که مظهر ارتفاع و بلندی است - می‌رسد. (مرتبه تو بالاتر از زحل است.)

گزینۀ (۳): ناتوانی عقل در برابر عشق (تقابل عقل و عشق)

گزینۀ (۴): اثر گرفتن از محیط

۲۰۴۰- گزینۀ «۳» در گزینۀ (۳) همانند بیت سؤال عاشق از دیگران یاری می‌خواهد تا معشوق گریزان را به او باز آورند.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): درخواست عنایت و توجه از معشوق

گزینۀ (۲): جانپزای عاشق

گزینۀ (۴): عاشق واقعی آن است که در فراق یار، عاشق بماند.

۲۰۴۱- گزینۀ «۳» مفهوم مشترک گزینۀهای (۱)، (۲) و (۴) دعا کردن و استمداد برای بازگشت معشوق است؛ اما در گزینۀ (۳) مفهوم اصلی سیر بودن از زندگی بدون معشوق است.

۲۰۴۲- گزینۀ «۱» مفهوم اصلی بیت سؤال درخواست تنها گذاشتن و رها کردن عاشق است. پس مفهوم مقابل آن می‌شود: رها نکردن و تنها نگذاشتن عاشق که در گزینۀ (۱) این مفهوم وجود دارد.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۲): طلب کردن می برای رهایی یافتن از قید و بند خود

گزینۀ (۳): تنهایی و غمخوار نداشتن

گزینۀ (۴): آسایش نداشتن عاشق (عشق و آسایش طلبی جمع نمی‌شوند).

۲۰۴۳- گزینۀ «۳» در گزینۀ (۳) شاعر می‌گوید: عمر ما در جهان همانند بازی است، برای مرگ من از غم و درد بازوان خودت را مکن و گریه و زاری نکن، بنابراین در این بیت هم مانند بیت سؤال به گریه نکردن برای مرگ توصیه شده است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): روز شادمانی باید به یاد روز غم خود باشیم، زیرا که بعد از زندگانی، مرگ در پی خواهد آمد.

گزینۀ (۲): جانپزای عاشقانه: همگان با حسرت از این جهان می‌روند، غیر از کسی که در راه عشق جان خود را فدا کند.

گزینۀ (۴): مرگ عاشق حتی سنگ را هم به گریه درمی‌آورد: اگر در مرگ عاشق،

سنگ خون نمی‌گرید، پس چرا در بیستون لاله‌های سرخ‌رنگ به نشانه ماتم فرهاد درآمده است؟ در این بیت حسن تعلیل زیبایی وجود دارد.

۲۰۴۴- گزینۀ «۳» مفهوم مشترک عبارت سؤال و گزینۀهای (۱)، (۲) و (۴) شاگردی کردن در مکتب عشق در عین دانشمندی است و این که کسی که به عالم عشق رو می‌آورد علم و دانشش را فراموش می‌کند، حتی اگر علامه روزگار است. اما در گزینۀ (۳) سخن از این است که هر کس در مکتب عشق شاگردی کند استاد خواهد شد. در بیت دوم، منظور از «تخته»، لوحی است که کودکان بر آن الفبا را می‌نوشتند و برای پاک کردن، تخته را می‌شستند.

۲۰۴۵- گزینۀ «۳» مفهوم گزینۀ (۳) همانند عبارت صورت سؤال رفتار نادرست دیگران را با نرمی و مهربانی پاسخ‌دادن است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): فارغ از مهر و کین بودن (دل‌داشتن از دوستی‌ها و دشمنی‌ها): همان‌طور که آب، چه تیره باشد و چه روشن، سبب کدر شدن تصویر آینه می‌شود، بهتر است که انسان از مهر و کین فارغ باشد تا آینه دل او تیره نشود.

گزینۀ (۲): توصیه به تندی کردن با تندخویان

گزینۀ (۴): دلنشین بودن تندی‌ها و درشتی‌های زیبارویان

۲۰۴۶- گزینۀ «۴» مفهوم اصلی بیت سؤال بازگشت به اصل است؛ یعنی اصل انسان از عالم بالا است و به آن باز خواهد گشت که این مفهوم را در همه ابیات می‌توان دید به‌جز بیت گزینۀ (۴) که در آن شاعر به توصیف محل برگزاری جشن و بزم پرداخته است.

۲۰۴۷- گزینۀ «۴» مفهوم بیت سؤال بازگشت به اصل (تعلق روح انسان به عالم قدس) است، در گزینۀ (۴) هم «مرغ قدسی آشیان» به این مفهوم اشاره دارد که روح انسان متعلق به عالم قدس است.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): ستایش مقام والای ممدوح: خورشید در مقابل شکوه طلعت نورانی تو، به سجده می‌افتد.

گزینۀ (۲): تحسین قامت یار و جلوه او

گزینۀ (۳): ناتوانی اندیشه عاشق از شناخت معشوق

۲۰۴۸- گزینۀ «۳» مفهوم اصلی بیت سؤال این است که انسان عارف از مرگ و جدانشدن از جهان مادی غمی ندارد. در گزینۀ (۳) نیز سخن از این است که دل عاشق چنان از عشق یار پر شده است که دیگر از مردن و ترک جهان هراسی ندارد.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۱): مرگ و زندگی هر دو تلخ و پر از درد هستند.

گزینۀ (۲): زندگی بعد از مرگ دشمن، دلنشین و مطلوب است.

گزینۀ (۴): در داغ عشق یار بلندبالا مردن

۲۰۴۹- گزینۀ «۲» در همه گزینۀها همانند بیت سؤال مفهوم اصلی این است که مرگ پایان زندگی نیست و انسان با مرگ به حیات جاودان می‌رسد. اما در گزینۀ (۲) سخن از این است که در این عالم جز دام و گرفتاری وجود ندارد.

۲۰۵۰- گزینۀ «۳» در آیه صورت سؤال و گزینۀهای (۱)، (۲) و (۴) سخن از نرمی کردن و مدارا با دشمن است. اما در گزینۀ (۳) برخلاف سایر گزینۀها مهربانی با دشمن کینه‌ور خطا دانسته شده است.

۲۰۵۱- گزینۀ «۱» مضمون مشترک ابیات این سؤال بدی را با نیکی پاسخ‌دادن است که در همه گزینۀها به‌جز گزینۀ (۱) وجود دارد. در گزینۀ (۱) صحبت از این است که با هر کس مطابق رفتار او رفتار کن است.

۲۰۵۲- گزینۀ «۲» مفهوم گزینۀ (۲) بدی را با بدی پاسخ‌دادن (مکافات کردن بدکرداران) است، در حالی که در سایر گزینۀها مفهوم جواب بدی را با نیکی دادن مشترک است.

۲۰۵۳- گزینۀ «۱» مفهوم عبارت سؤال این است که عشق و حقیقت صبر و تحمل به آدمی می‌بخشد. در گزینۀ (۱) نیز مفهومی متناسب با آن دیده می‌شود.

مفهوم سایر گزینۀها:

گزینۀ (۲): توصیه به صلح‌طلبی / با یک گل هم بهار می‌شود.

گزینۀ (۳): عاشق باید صبور و گوش به فرمان باشد (در این بیت برخلاف بیت سؤال شاعر می‌گوید: صبور باش تا بتوانی بار عشق را برداری.

مفهوم سایر ابیات:

- «الف»: بر ستمگران نباید رحمت کرد.
- «د»: با تحمل سختی‌ها دل نرم می‌شود و آماده کسب بصیرت می‌شود.
- «ه»: خوش داشتن جفای معشوق (هر چه از دوست رسد نیکوست)
- ۲۰۶۵- گزینۀ «۱» در این گزینۀ، همه واژگان در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند و بیت فاقد مجاز است.
- بررسی سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۲»: حس آمیزی: «غزل تر» ترکیب دو حس شنوایی و لامسه است. /
- گزینۀ «۳»: تشبیه: من به شمع / گزینۀ «۴»: استعاره: به اشک توانایی دیدن نسبت داده شده، پس بیت تشخیص و استعاره دارد.
- معنی گزینۀ «۴»: اشک وقتی دید که میان دل و دیده خون است، از آن میان بیرون جست و به کناری رفت.
- ۲۰۶۶- گزینۀ «۳» تناقض: غرقه گشتن و در عین حال به آب آلوده نشدن /
- تناسب: بحر، آب و غرقه / ایهام تناسب: «آشنا» دو معنی دارد: آگاه و باخبر، شنواری. در معنی «شنواری» قابل جای گذاری در بیت نیست؛ اما با بحر و آب تناسب دارد و ایهام تناسب می‌سازد. این بیت دارای جناس نیست.
- ۲۰۶۷- گزینۀ «۴» در گزینۀ «۱» «ایران» مجاز از «مردم ایران» است و بین «گرد» و «کرد» جناس ناهمسان برقرار است. در گزینۀ «۲» «سر» مجاز «موی سر» است (زیرا موی سر سفید می‌شود، نه خود سر) و بین «سر» و «بر» جناس ناهمسان وجود دارد. در گزینۀ «۳» «حلق» مجاز از «دهان» است و بین «حلق» و «خلق» جناس ناهمسان آشکار است. در گزینۀ «۴» بین «آرام و رام» جناس ناهمسان وجود دارد، اما خبری از مجاز در این بیت نیست.
- ۲۰۶۸- گزینۀ «۴» در این گزینۀ واژه «مهر» ایهام‌ساز است؛ اما در این بیت فقط به معنی «محبت» به کار رفته است و در معنی «خورشید» قابل قبول نیست.
- بررسی سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۱»: واژه «دوش» در انتهای بیت، در هر دو معنی «دیشب» و «کتف و شانه» قابل جای گذاری است؛ پس ایهام دارد.
- گزینۀ «۲»: «عزیز» با هر دو معنی «گرامی، محبوب» و «عنوان پادشاهان مصر باستان» در بیت قابل جای گذاری است؛ در نتیجه ایهام دارد.
- گزینۀ «۳»: «عقیق یمنی از چشم من افتاد» حاوی دو معنی است: ۱- عقیق یمنی (= استعاره از اشک خونین) از چشمان من سرازیر شد. ۲- عقیق یمنی در نظر من بی اعتبار شد.
- ۲۰۶۹- گزینۀ «۴» در بیت نه حس آمیزی به کار رفته است و نه حسن تعلیل دیده می‌شود.
- بررسی آرایه‌های سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۱»: واج‌آرایی: تکرار صامت / ش / در بیت کاملاً محسوس است. / تشخیص: آب آتش به معنی آبروی آتش است.
- گزینۀ «۲»: استعاره: «خورشید» استعاره از چهره، «شب» استعاره از زلف و «چشمه نوش» استعاره از لبان معشوق است. / ایهام تناسب: «آب» در مصراع اول به معنی «آبرو» است، اما در معنی رایج آن (= آب نوشیدنی) با چشمه ایهام تناسب می‌سازد.
- گزینۀ «۳»: تلمیح: به داستان چشمه آب حیات. / تضاد: آب و آتش؛ خورشید و شب.
- ۲۰۷۰- گزینۀ «۱» گزینۀ «۲» با جناس ناهمسان، گزینۀ «۳» با حسن تعلیل و گزینۀ «۴» با استعاره رد می‌شود.
- بررسی آرایه‌های گزینۀ «۱»:
- تشبیه: عشق رخ تو [همچون] دولت و سعادت باقی است. خاک درت [همچون] شربتی صافی است. عالم [همچون] سراب است. / تضاد: باقی (به معنی جاودان) با فنا / جناس همسان: باقی در این بیت به ترتیب در معانی «جاودان» و «بقیه» به کار رفته است: عشق رخ تو همچون سعادت «جاودان» است و جز آن «بقیه» [آن چه در دنیا است] فنا و نیستی است.

اما در بیت سؤال سخن از این بود که عشق، صبر و شکیبایی می‌بخشد).

- گزینۀ «۴»: وصال معشوق، شب عاشق را روشن می‌کند.
- ۲۰۵۴- گزینۀ «۲» مفهوم بیت سؤال دروغین بودن وعده یار است. در گزینۀ «۲» نیز همین مفهوم وجود دارد.
- مفهوم سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۱»: جفای معشوق و آزرده شدن دل عاشق
- گزینۀ «۳»: وفای عاشقان گذرا و ناپایدار نیست: وفا و پایبندی به عشق در میان عاشقان مانند عمر گل و عشق بلبل ناپایدار و زودگذر نیست.
- گزینۀ «۴»: درخواست وفاداری و توجه از معشوق / عاشق وفادار و امیدوار است.
- ۲۰۵۵- گزینۀ «۱» در همه گزینۀ‌ها مفهوم بازگشت به اصل (اصل انسان از عالم بالا است و به آن باز خواهد گشت) دیده می‌شود به جز گزینۀ «۱» که در آن شرط بلندمرتبه‌گی انسان ترک خود و افتادگی دانسته شده است.
- ۲۰۵۶- گزینۀ «۴» مفهوم مشترک بیت سؤال و گزینۀ «۴» بازگشت به اصل است و بر این نکته تأکید شده است که جایگاه انسان عالم خاک نیست. مفهوم سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۱»: همه عالم ملک خداست و انسان عارف نیازی به منزل و مسکنی غیر از آن ندارد.
- گزینۀ «۲»: کوی دوست منزلگه جان عاشق و بهشت اوست.
- گزینۀ «۳»: در عین دوری در نظر یاران همدل جلوه‌داشتن: با آن که مانند پیراهن یوسف در سرزمین مصر هستم و از وطن خود دورم، در نظر یاران آشنای خود که مانند اهل کنعان هستند جلوه‌ها دارم.
- ۲۰۵۷- گزینۀ «۲» در عبارت سؤال تأکید بر این است که کاری کن تا از تو به نیکی یاد کنند و از تو حکایت کنند نه این که فقط به جمع‌آوری حکایت دیگران بپردازی. در گزینۀ «۲» نیز سخن از به جا گذاشتن نام نیک است و با عبارت سؤال تناسب دارد.
- مفهوم سایر گزینۀ‌ها:
- گزینۀ «۱»: جاودانگی عاشق (عاشق زنده ابد است).
- گزینۀ «۳»: اثر نداشتن همنشینی نیکان در بدن / تغییر ناپذیری ذات گزینۀ «۴»: هر کس نتیجه اعمال خودش را خواهد دید.
- ۲۰۵۸- گزینۀ «۲» در همه گزینۀ‌ها سخن از نالیدن عاشق است؛ پس باید به دنبال مفهوم دقیق‌تری باشیم که در سه گزینۀ باشد و در یک گزینۀ وجود نداشته باشد. مفهوم مشترک گزینۀ‌های «۱»، «۳» و «۴» این است که ناله عاشق دل‌های همگان را به آتش می‌کشد. اما مفهوم گزینۀ «۲» متفاوت است: اثر نداشتن ناله عاشق در دل معشوق.
- ۲۰۵۹- گزینۀ «۳» مفهوم مشترک عبارت سؤال و گزینۀ‌های «۱»، «۲» و «۴» بی‌توجهی عاشق به سرزنش و ملامت دیگران است. در گزینۀ «۳» مفهوم اصلی این است که کسی که از عشق آگاهی ندارد عاشقان را ملامت و سرزنش می‌کند.
- ۲۰۶۰- گزینۀ «۴» در گزینۀ‌های «۱»، «۲» و «۳» سخن از این است که حیات انسان پس از مرگ هم ادامه دارد و مرگ پایان کار انسان نیست. در گزینۀ «۴» سخن از ادامه داشتن زندگی نیست و فقط مولوی تأکید کرده است: انسان عارف از مرگ و جدایی از عالم ماده غمگین نیست.
- ۲۰۶۱- گزینۀ «۴» در گزینۀ «۴» شاعر می‌گوید: دلم ادعای زیرکی داشت و محبوب آن را در زلف خود اسیر کرد و کشان‌کشان برد. پس سخن از گرفتار شدن دل عاشق در زلف یار است علی‌رغم ادعای زیرکی عاشق. در سایر گزینۀ‌ها مفهوم بازگشت به اصل مشترک است.
- معنی گزینۀ «۲»: ای دل الهی تو از عالم بالا هستی، این عالم مادی را به مردم وابگذار.
- ۲۰۶۲- گزینۀ «۲» در گزینۀ «۲» سخن از بلاکشی عاشق و وفاداری و پایبندی اوست. در سایر گزینۀ‌ها مفهوم بی‌وفایی معشوق محور کلام است.
- ۲۰۶۳- گزینۀ «۲» مفهوم گزینۀ «۲» حتمی بودن مرگ است و سعدی می‌فرماید: یک جام در برابر سنگ سالم نمی‌ماند، انسان مانند جام است و روزگار مانند سنگ. در سایر گزینۀ‌ها مفهوم غم‌نداشتن از مرگ مشترک است.
- ۲۰۶۴- گزینۀ «۱» ابیات «ب» «ج» و «و» در مفهوم مدارا و صلح و آشتی با همگان مشترک هستند و با عبارت سؤال تناسب مفهومی دارند.

۲۰۷۱- گزینۀ «۴» با توجه به مصراع اول، «سنگ» در مصراع دوم استعاره از غفلت است، ولی بیت فاقد تضاد است. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینۀ (۱): تشبیه: سیلاب سرشک (اضافۀ تشبیهی) / جناس: «دوش» در مصراع اول به معنی دیشب است و در مصراع دوم به معنی کتف و شانه.

گزینۀ (۲): حسن تعلیل: ستاره‌ها از آسمان به بیرون فرار می‌کنند، زیرا از تیر تو می‌ترسند، شاهد این سخن نیز شهاب‌سنگ‌ها هستند! / تشخیص: ترسیدن ستاره

گزینۀ (۳): کنایه: «به دست جام داشتن» کنایه از شادنوشی و عیاشی است. / ایهام تناسب: «مدام» در این بیت به معنی پیوسته و دائمی است، اما در معنی شراب با جام تناسب دارد.

۲۰۷۲- گزینۀ «۴» بررسی ابیات:

«الف»: جناس: کس و بس / تناقض: فقط یار من در جهان هست و یار من در جهان نیست ← یک جناس و یک تناقض

«ب»: جناس: غریب در مصراع اول به معنی بیگانه و در مصراع دوم به معنی عجیب به کار رفته (همسان) / تناقض: در وطن خویش غریب ← یک جناس و یک تناقض

«ج»: جناس: ۱- حریم و حرم ۲- حزم و گرم ۳- جان و جهان / تناقض: ندارد ← سه جناس و بدون تناقض

«د»: جناس: نوشم و پوشم / تناقض: به شادی غم می‌نوشم ← یک جناس و یک تناقض

۲۰۷۳- گزینۀ «۴» گزینۀ (۱) با مجاز، گزینۀ (۲) با حسن تعلیل و گزینۀ (۳) با پارادوکس رد می‌شود. بررسی آرایه‌های گزینۀ (۴):

تضاد: نیست و هست / جناس: مقصد و مقصود / واج‌آرایی: صامت / د / و صامت / س / / اغراق: شاعر در مصراع دوم با بیانی اغراق‌آمیز، دهان معشوق را از فرط کوچکی، «ناپدید» یا «هیچ» می‌انگارد. اغراق در کوچکی دهان یار، تا مرز هیچ‌پنداشتن آن، از تصاویر نسبتاً رایج ادبیات فارسی است. از حافظ بشنوید: «هیچ است آن دهان و نبینم از او نشان موی است آن میان و ندانم که آن چه موست»

۲۰۷۴- گزینۀ «۱» گزینۀ‌های (۲) و (۳) با جناس و گزینۀ (۴) با تشخیص رد می‌شوند. بررسی گزینۀ (۱):

تشبیه: کِلک حافظ [همانند] شکرین میوه نبات است. / کنایه: [از این میوه] چیدن کنایه از بهره‌مند شدن و استفاده کردن است. / مجاز: کِلک (قلم) مجاز از شعر و سخن است. / استعاره: باغ: استعاره از آثار ادبی و ثمر استعاره از اشعار حافظ است.

۲۰۷۵- گزینۀ «۲» در این گزینه، تشخیص وجود دارد: «نسل غم» یعنی برای غم، نسل و دودمان قائل شده است، اما ایهام در بیت وجود ندارد و «پشت» فقط به معنی نژاد و اجداد قابل قبول است. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینۀ (۱): «باد» نخست در معنی «جابه‌جایی سریع هوا» و «باد» دوم، فعل دعایی است. / تلمیح: به داستان فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون.

گزینۀ (۳): «ای عشق»، «تیره دود» و «دودمان باد» همگی تشخیص دارند و استعاره. / واج‌آرایی: صامت / د / در مصراع دوم

گزینۀ (۴): تضاد: کوه و کاه / تشبیه: قصر بی‌شیرین به بیستون و کوه بی‌فرهاد به کاه.

۲۰۷۶- گزینۀ «۴» در این گزینه، «یاقوت» استعاره از «لب» است. نشانه مهمی که ذهن را از معنی حقیقی یاقوت منحرف می‌کند، واژه «تو» است: کار یاقوت تو ... در ضمن، یاقوت در معنی حقیقی خود، توانایی باده‌روشی ندارد. آرایه‌های نوشته‌شده در مقابل سایر گزینه‌ها درست نیست.

۱. همان‌طور که می‌دانید، واج‌ها، صداهای موجود در هر زبان است، بنابراین گاهی یک صدا، می‌تواند چند نماینده در حروف الفبا داشته باشد. در همین تست، منظور از صامت/س/، هر حرفی است که صدای «S» را داشته باشد؛ یعنی حروف «ص، س، ث» که هر سه یک صدا دارند.

۲۰۷۷- گزینۀ «۴» با آرایۀ تشخیص، گزینه‌های (۱) و (۲) و با جناس گزینۀ (۳) رد می‌شوند. در گزینۀ (۴)، بین ستاره، مه و آسمان مراعات نظیر است. «تا چه بزاید آسمان» و «کاری انجام‌دادن ستاره» تشخیص و استعاره دارد، همچنین «مه» استعارۀ مصرّحه از معشوق است و بین «ره و مه» جناس ناهمسان وجود دارد.

۲۰۷۸- گزینۀ «۴» گزینۀ (۱) با حسن تعلیل، گزینۀ (۲) با حس‌آمیزی و گزینۀ (۳) با تشخیص رد می‌شود. بین «سایه» و «آفتاب» تضاد آشکاری هست، این که خورشید در برابر چهرۀ معشوق همچون ذره است، اغراق دارد. در مصراع نخست، آفتاب به ذره تشبیه شده، هم‌چنین «حجاب سایه زلف» اضافه تشبیهی است. بین «چو» در مصراع اول و «تو» در مصراع دوم و نیز بین «بر» و «در» جناس ناقص برقرار است.

۲۰۷۹- گزینۀ «۳» با تلمیح، گزینۀ (۲) حذف می‌شود، زیرا در بیت «ه» تلمیح به کار نرفته است. با آرایۀ حس‌آمیزی گزینه‌های (۱) و (۴) رد می‌شوند، چرا که در بیت‌های «الف» و «ب» حس‌آمیزی وجود ندارد. بررسی آرایه‌ها براساس پیشنهادها: گزینۀ (۳):

«الف»: ایهام: «دوش» در مصراع دوم، با هر دو معنی «دیشب و کتف» قابلیت جای‌گذاری دارد: از اشتیاق زلف تو، دیشب شبی طولانی داشتم، اگر چه زلف سیاه تو، (۱) از دیشب نیز طولانی‌تر است (۲) از کتف نیز گذشته است.

«ب»: استعاره: «شربت» استعاره از سخنان شیرین و «شکر» استعاره از لب معشوق است.

«ج»: حس‌آمیزی: سخن نازک (شنوایی + لامسه) و سخن رنگین (شنوایی + بینایی)

«د»: تلمیح: به داستان آب حیات و پنهان‌بودن آن (این بیت حسن تعلیل زیبایی هم دارد).

«ه»: حسن تعلیل: علت بلندبودن درخت سرو آن است که قد و قامت یار را دیده است.

۲۰۸۰- گزینۀ «۴» این گزینه «واو» عطف و معطوف ندارد. تمام «واو»‌ها بین جملات و از نوع «پیوند هم‌پایه‌ساز (ربط)» هستند. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینۀ (۱): از امیر و از استیلاي این دو سپاه‌سالار
عطف معطوف

گزینۀ (۲): زشت و مُحال
عطف معطوف

گزینۀ (۳): چنین و چنین، چنین و چنین
عطف معطوف

۲۰۸۱- گزینۀ «۴» «واو» در گزینۀ (۴) بین دو جمله و از نوع «پیوند هم‌پایه‌ساز (ربط)» است؛ یعنی واو عطف و در نتیجه نقش تبعی معطوف ندارد. این گزینه نقش تبعی دیگری نیز ندارد. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینۀ (۱): مهم‌ترین نوع ادبی اروپا و مهم‌ترین نوع ادبی جهان
عطف معطوف

گزینۀ (۲): شوخی و خنده؛ نارسایی‌ها و ناروایی‌ها
عطف معطوف

گزینۀ (۳): به مسائل وطن‌پرستی، (=) و بشردوستی، (=) و مخالفت با استعمار و تسلّط بیگانگان، (=) و محبّت به فرزندان و خانواده و آزادی‌خواهی شش معطوف در این گزینه وجود دارد.

۲۰۸۲- همان‌طور که در گزینۀ (۳) دیدید، گاهی «ویرگول» کار «واو عطف» را می‌کند و گروه بعد از آن معطوف است.



نظیر: نازنین، مهسا، نیلوفر و نگار همکلاسی هستند.

نهاد معطوف به معطوف به معطوف به
نهاد نهاد نهاد

۲۰۸۲- گزینه ۱) دو معطوف دارد: آزار و انکار، همدل و همدم

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۲): کوشش و جست‌وجو: یک معطوف؛

معطوف

«او» در «جست‌وجو»، «بخشی از خود واژه» و «او» پس از فعل «نرسید» پیوند هم‌پایه‌ساز است.

گزینه ۳): «او» عطف و معطوف ندارد؛ هر دو «او» برای هم‌پایه‌کردن یا ربط جمله‌ها هستند.

گزینه ۴): «او» عطف و در نتیجه معطوف ندارد: به خشم آمدند و مولانا را پیوند هم‌پایه‌ساز

دیوانه [خواندند] و شمس را جادوگر خواندند.

پیوند هم‌پایه‌ساز

۲۰۸۳- گزینه ۴) او همان پیر و مرشدی است.

نهاد مسند معطوف به مسند

[او] تدریس و وعظ را رها کرد.

مفعول معطوف به مفعول

سایر معطوف‌های عبارت: به صحبت و خلوت نشست؛

متعم معطوف به متعم

در بر آشنا و بیگانه بست.

متعم معطوف به متعم

۲۰۸۴- گزینه ۲) در تمام قسمت‌های مشخص شده «او» عطف و

نقش تبعی معطوف داریم. نکته این‌جاست که معطوف لزوماً عطف به واژه پیش از «او» نیست. گاهی هسته گروه‌ها به هم عطف می‌شوند و گاهی وابسته‌ها.

در گزینه ۲) «کنج» معطوف است و به هسته گروه پیش از خود عطف شده است:

سیر معنوی و کنج خانقاه برای تو بس است.

نهاد صفت عطف معطوف به نهاد

بی‌شک «کنج» صفت نیست و نمی‌تواند عطف به «معنوی» و هم‌نقش با آن باشد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱): از مه روی تو و [از] اشک چو پروین من است.

متعم مضاف‌الیه مضاف‌الیه معطوف به متعم

«اشک» هسته گروه خود است و عطف به هسته گروه قبلی شده و از نقش آن تبعیت می‌کند.

گزینه ۳): طریق عشق پرآشوب و [پر] فتنه است.

مسند معطوف به مسند

گزینه ۴): گل، با لبی و صد هزاران خنده به باغ آمد.

متعم صفت معطوف به متعم

هسته گروه «صد هزاران خنده» را باید معطوف به «لبی» بدانیم چون دو گروه به یکدیگر عطف شده‌اند.

۲۰۸۵- گزینه ۳) در تمام موارد، «او» عطف و نقش تبعی معطوف

وجود دارد.

در بیت‌های «الف»، «ج» و «د» معطوف، به واژه‌ای غیر از آن چه مشخص شده عطف شده است.

«الف»: به نقش واژه‌ها دقت کنید:

از آب روان و سبزه و ... با من نگو.

متعم صفت عطف معطوف به متعم

در این‌جا هسته هر گروه از نقش هسته گروه دیگر تبعیت می‌کند؛ یعنی

«سبزه» به «آب» عطف شده است و هر دو متعم هستند. در واقع می‌توانیم بگوییم از آب روان و از سبزه و ... اما اگر «سبزه» را به اشتباه معطوف به «روان»

بدانیم یعنی سبزه را با «روان» که صفت است، هم‌نقش دانسته‌ایم. آیا سبزه نیز مانند روان صفت است؟ مسلماً خیر.

«ج»: از جفای فلک و جور زمان

متعم مضاف‌الیه عطف معطوف به متعم مضاف‌الیه

هسته‌ها به یکدیگر عطف شده‌اند. «جور» معطوف به «جفا» است. می‌توانیم بگوییم: از جفای فلک و از جور زمان؛ اما اگر به اشتباه معطوف به فلک

بدانیدش مضاف‌الیه جفا می‌شود: جفای فلک و جفای جور!!

«د»: ناز بهشت و منت رضوان نمی‌کشد

مفعول مضاف‌الیه عطف معطوف به مفعول مضاف‌الیه

دو چیز را نمی‌کنند: ناز بهشت را و منت رضوان را! «منت» هسته گروه خود است و عطف شده به «ناز» که هسته گروه پیش از «او» شده است. اما اگر به اشتباه

معطوف به «بهشت» بدانیدش، مضاف‌الیه ناز می‌شود: ناز بهشت و ناز منت!!
بررسی دو بیت دیگر:

«ب»: دامن تر تو و هم‌صحبان تو،

مضاف‌الیه عطف معطوف به مضاف‌الیه

در این‌جا وابسته‌ها به یکدیگر عطف شده‌اند. هم‌صحبان، معطوف به «تو» است و هر دو مضاف‌الیه «دامن» هستند: دامن تو، دامن هم‌صحبان تو

«ه»: جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل است.

نهاد عطف معطوف به نهاد

هسته‌ها به یکدیگر عطف شده‌اند.

۲۰۸۶- گزینه ۲) اگر یک واژه، در یک نقش دو بار در جمله تکرار شود، نقش تبعی تکرار دارد؛ گزینه ۲) فاقد نقش تبعی تکرار است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱): کجا روم کجا من؟

قید تکرار

گزینه ۳): چو تخته‌پاره بر موج، من رها هستم، رها، رها.

مسند تکرار تکرار

گزینه ۴): به من هر آن که نزدیک است، من از او جدا هستم، جدا.

مسند تکرار

۲۰۸۷- گزینه ۴) مصراع دوم بیت گزینه ۴) یک جمله است که در آن، یک واژه دو بار در یک نقش تکرار شده است.

دل است این، دل

مسند نهاد تکرار مسند

مقایسه کنید با بیت گزینه ۱) که «تکرار دستوری» ندارد:

مصراع اول: آن روزگار کو که مرا یار یار بود

که برای من، یار، یار بود.

متعم نهاد مسند

مصراع دوم: من از غم بر کنار (= آزاد و رها) [بودم] و او در کنار (= آغوش) بود. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۲): از نظر آرایه‌های ادبی «تکرار» دارد نه از نظر دستوری. (در مورد ابهام این بیت هم در این‌جا سکوت می‌کنیم!)

گزینه ۳): نالان نالان کلاً یک قید است؛ نظیر: یواش یواش، پُرسان پُرسان.

۲۰۸۸- گزینه ۳) بیت گزینه ۳) نقش تبعی تکرار ندارد. به نقش

ضمیر «من» توجه داشته باشید:

غمانِ منِ دامنِ زبانِ منِ دامنِ منِ دامنِ

مضاف‌الیه نهاد مضاف‌الیه نهاد

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱): نرم شد نرم - رام شد رام

مسند تکرار مسند تکرار

۱. به این دلیل می‌گوییم «تکرار دستوری» تا این مبحث دستور زبانی را با «تکرار» در آرایه‌های ادبی اشتباه نگیرید؛ هر چند که در اشعار، تکرار دستوری را می‌توان آرایه ادبی نیز به حساب آورد.



گزینۀ (۲): در صدف جان دُری نیست به جز دوست دوست
متمم تکرار

گزینۀ (۴): زود خور زود
قید تکرار

در گزینۀ (۲) «اوست» با این که تکرار شده؛ اما نقش تبعی تکرار ندارد؛ زیرا «نقش تبعی» مربوط به گروه‌هاست، نه جملات.

۲۰۸۹- گزینۀ (۲) «علاءالدین کیقباد» توضیحی است برای «پادشاه سلجوقی روم» که با مکث همراه است و هر دو گروه نقش دستوری یکسانی دارند. با این توضیحات تمام شرایط «بدل» را دارد و نقش تبعی است: پادشاه سلجوقی روم، علاءالدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت.

نهاد بدل

در مورد اغلب بدل‌ها، «این‌همانی» را هم در نظر بگیرید؛ یعنی در گزینۀ (۲) «علاءالدین کیقباد» همان «پادشاه سلجوقی روم» است، در صورتی که در گزینۀ (۴) «بهاءالدین» و «جلال‌الدین محمد» دو شخص متفاوت هستند و یکی نمی‌تواند بدل از دیگری باشد.

۲۰۹۰- گزینۀ (۱) گزینۀ (۱) بدل ندارد. «او شمس‌الدین تبریزی بود.» جمله دیگری است و نمی‌توانیم آن را بدل برای «آفتاب عشق و شمس حقیقت» بدانیم.

بدل در سایر گزینۀ‌ها:

گزینۀ (۲): سلطان ولد، فرزند مولانا
بدل

گزینۀ (۳): خواجه عبدالکریم، خادم خاص شیخ ما، ابوسعید بود.
نهاد مسند صفت بیانی مضاف‌الیه مضاف‌الیه بدل برای «شیخ ما»

در مورد این عبارت دقت داشته باشید که «ابوسعید» با «شیخ ما» رابطه «این‌همانی» دارد و هر دو یکی هستند؛ پس «ابوسعید» بدل از «شیخ ما» است. در بسیاری از موارد، در نظر گرفتن رابطه «این‌همانی» برای تشخیص بدل راهگشاست؛ مانند همین جمله که «ابوسعید» و «خادم خاص» دو شخصیت متفاوت هستند و «ابوسعید» نمی‌تواند بدل «خادم خاص» یا «خواجه عبدالکریم» باشد.

گزینۀ (۴): پدر جلال‌الدین، محمدبن حسین خطیبی، معروف به بهاءالدین ولد ...
نهاد بدل مضمربین مسین فطیبه

۲۰۹۱- گزینۀ (۳)

«ب»: «بس» تنها مسند این بیت است: داریم و بس [است].

«د»: «هر» در گروه «هر روز» تنها صفت مبهم بیت است.

بررسی سایر موارد:

«الف»: یک «واو» عطف دارد: نامهربان و مهربان؛ «واو» در مصراع دوم، بین دو جمله آمده و پیوند هم‌پایه‌ساز است: داریم و بس [است].

«ج»: دو نقش تبعی دارد: ۱- نامهربان و مهربان: معطوف ۲- ما خود: بدل

۲۰۹۲- گزینۀ (۲) «خود» بدل است برای «تو» و با مکث بدلی همراه است: تو، خود، وصال دگر بودی ای نسیم وصال ...

۲۰۹۳- گزینۀ (۳) «سعدی شیرازی» بدل از «شاعر و نویسنده» است که مضاف‌الیه هستند.

«سعدی‌نامه یا بوستان اثر ارجمند شاعر و نویسنده ایرانی، سعدی شیرازی است.

نهاد مسند صفت مضاف‌الیه معطوف بدل از به مضاف‌الیه

بررسی سایر گزینۀ‌ها:

گزینۀ (۱): ویلیام بلیک، شاعر و نقاش رمانتیک، می‌گوید ...

نهاد بدل از نهاد

گزینۀ (۲): عاقبت، یکشنبه، پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، ...

قید قید بدل از قید

گزینۀ (۴): این شیخ همیشه شاد، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، ...

نهاد بدل از نهاد

۲۰۹۴- گزینۀ (۴) نقش تبعی در گزینۀ (۴) از نوع «بدل» است:

... بر زبر تخت نشست، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور ...
بدل

بررسی سایر گزینۀ‌ها:

گزینۀ (۱): تر و تباہ: معطوف

گزینۀ (۲): علت و تب: معطوف

گزینۀ (۳): این مرد بزرگ و دبیر کافی: معطوف

۲۰۹۵- گزینۀ (۴) نقش‌های تبعی متن:

(۱) بدل: جان لوثجی بوفون، دروازه‌بان و کاپیتان تیم ملی ایتالیا و یوونتوس، ...

(۲) معطوف: دروازه‌بان و کاپیتان

(۳) معطوف: تیم ملی ایتالیا و یوونتوس

(۴) معطوف: پس از حذف مقابل تیم ملی سوئد و جاماندن ایتالیا از جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه

۲۰۹۶- گزینۀ (۴) متن سؤال، هر سه نوع نقش تبعی را دارد:

تکرار: انتظار! انتظار

معطوف: خوابگاه مرگ و جولانگاه هول، چشمۀ مواج و زلال نوازش‌ها، (و امیدها و انتظار

بدل: آسمان، کشور سبز آرزوها، چشمۀ مواج و زلال نوازش‌ها، امیدها، ... (دو بدل دارد که با یکدیگر هم‌پایه‌اند).

۲۰۹۷- گزینۀ (۲) دقت کنید که «خویشتن» در مصراع دوم گزینۀ (۲) مفعول است و «بدل» نیست:

به عید وصل تو، من خویشتن [را] قربان کنم.

مضاف‌الیه نهاد مفعول

بدل در سایر گزینۀ‌ها:

گزینۀ (۱): خود تو بگوی: «تو» بدل برای «خود»

گزینۀ (۳): گرچه من بنده ندارم خدمتی: «بنده» بدل برای «من»

گزینۀ (۴): بود سلطان جهان خود بنده‌اش: «خود» بدل برای «سلطان جهان»

۲۰۹۸- گزینۀ (۲)

خندان تو برون روی و گریان همه کس [برون روند] نقش تبعی ندارد.

پیوند هم‌پایه‌ساز

نقش تبعی در سه گزینۀ دیگر:

گزینۀ (۱): تو، خود، چه لعبتی ...

بدل

گزینۀ (۳): شب و روز

معطوف

گزینۀ (۴): باغ و گلستان

معطوف

۲۰۹۹- گزینۀ (۲) همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، صرف تکرار یک واژه

در بیت، نقش تبعی تکرار محسوب نمی‌شود.

«بر کوری [چشم] هر کوری»

متمم مضاف‌الیه (صفت پانشین موصوف)

در این جمله واژه‌های مشابه، هم‌نقش نیستند و نقش تبعی تکرار وجود ندارد.

«کوری» اول، «متمم» و «کوری» دوم، «مضاف‌الیه» است. «کوری» اول یعنی کوربودن اما «کوری» دوم در واقع یعنی یک آدم کور!

بررسی سایر گزینۀ‌ها:

گزینۀ (۱): لاف زنم لاف ... / ناز کنم ناز

تکرار تکرار

گزینۀ (۳): آسمان، خود کنون ز من خیره است.

بدل

گزینۀ (۴): زمین و چرخ

معطوف



- ۲۱۱۴- گزینة «۱» محمدحسین خطیبی معروف به بهاء ولد، پدر جلال‌الدین مولوی، از دانشمندان قرن ۶ و ۷ بوده است.
- ۲۱۱۵- گزینة «۴» در صفحه ۶۷ کتاب یازدهم خواندید که جلال‌الدین محمد مولوی در خردسالی در هنگام عبور از شهر نیشابور با «عطار» دیدار داشته و او کتاب «اسرارنامه» خود را به مولانا هدیه داده است.
- ۲۱۱۶- گزینة «۳»
- ۲۱۱۷- گزینة «۳» سلطان علاء‌الدین کیقباد، پادشاه سلجوقی وقتی آوازه تقوا و پرهیزکاری بهاء‌الدین ولد را می‌شنود از او درخواست می‌کند به قونیه بیاید و به او بیوندد.
- ۲۱۱۸- گزینة «۲» به دلیل این که شمس زیاد مسافرت می‌کرد، هم‌چنین به دلیل جست‌وجو در عالم معنا به او «شمس پرنده» لقب داده بودند.
- ۲۱۱۹- گزینة «۴» بنا بر نوشته‌ها و روایات، کسی که از مولانا درخواست می‌کند کتابی به شیوه «الهی‌نامه» سنایی یا «منطق‌الطیر» عطار برای هدایت مریدان بسراید، حسام‌الدین چلبی بوده است.
- ۲۱۲۰- گزینة «۴» این سؤال براساس اطلاعات تاریخ ادبیاتی درس هشتم طرح‌ریزی شده است. در پاراگراف اول صفحه ۷۰ خوانده‌اید که حسام‌الدین از مولانا خواست کتابی به‌طرز «الهی‌نامه» سنایی یا «منطق‌الطیر» عطار به نظم آورد.
- ۲۱۲۱- گزینة «۳» این دو بیت از «شعرخوانی» درس هفتم فارسی ۲ انتخاب شده است. درون‌مایه این ابیات، عارفانه و با توجه به وزن و اشاره صورت سؤال به انتخاب از ابیات آغازین شعر - که نشان می‌دهد تعداد ابیات این قطعه شعر، بیش از دو بیت است - و وجود قافیه در مصراع‌های ۱، ۲ و ۴، قالب آن غزل یا قصیده است. «لیلی و مجنون»، «مثنوی معنوی» و «فرهاد و شیرین»، هر سه در قالب مثنوی سروده شده‌اند و این ابیات با توجه به توضیحات بالا نمی‌تواند مربوط به این سه کتاب باشد. مجموعه غزلیات عارفانه مولوی (مولانا)، «غزلیات شمس» نام دارد که این ابیات، برگرفته از آغاز یکی از این غزلیات است. البته وزن این ابیات را ممکن است فقط دانش‌آموزان علوم انسانی تشخیص بدهند که البته برای انتخاب گزینة صحیح، ضرورت ندارد و جای نگرانی نیست.
- ما مروج این نوع سؤال نیستیم؛ اما با توجه به سؤال تاریخ ادبیات طرح‌شده در برخی گروه‌های آزمایشی در کنکور ۱۳۹۹ از شما می‌خواهیم نگاهی کلی به اشعار کتاب‌های درسی، خصوصاً «شعرخوانی»ها از منظر درون‌مایه، قالب و شاعر آنها داشته باشید.
- ۲۱۲۲- گزینة «۳»
- ۲۱۲۳- گزینة «۳» «فرهاد و شیرین» مثنوی‌ای عاشقانه از وحشی بافقی است؛ «تحفة‌الاحرار» اثری است به نظم در قالب مثنوی از جامی و «منطق‌الطیر» هم مثنوی‌ای عرفانی از عطار است.



لغت و معنی

واژگان موجود در آیه نامه

مناسک: جمع منسک؛ اعمال عبادی، آیین‌های دینی	متفق: همسو، هم‌عقیده، موافق	کبریا: بارگاه خداوندی، [عظمت]
وعظ: اندرز، پنددادن	مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر	شبگرد: شب‌رو
عازم: رهسپار، راهی	گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ مُراد،	تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان
شریعت: شرع، آیین، راه دین؛ مقابلِ طریقت	پیر، مقابلِ مُرید و سالک	رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است.
محضر: محلّ حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی	صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازاً)	قَدَسَ اللّهُ رُوْحَهُ العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک
که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود.	خوش‌لقا: زیبارو، خوش‌سیما	گرداند.
زهد: پارسایی، پرهیزگاری	ملک: فرشته	

طعن: نيزه زدن، سرزنش کردن، ملامت	صحبت: همدمی، هم‌نشینی	خطیب: سخنران، واعظ
تماشا: گشت و گذار، سیر و تفریح	زاهد: پارسا، پرهیزگار	بهاء: درخشندگی، رونق، شکوه، ارزش
جمله: همه، همگی	حریف: همدم، رفیق، همنشین	جلال: شکوه، عظمت
مرثیه: شعر یا سخنی که در سوگ مرده خوانده شود، نوحه‌سرایی	گریزیا: فراری	رهسپار: راهی، روانه، عازم
نوحه‌سرایی	غوغا: آشوب و هیاهو، مردم فرومایه و آشوب‌طلب	فرید: یگانه، یکتا
بدیع: شگفت، نو، نادر	افغان: فریاد و زاری	علا: بلندی، بزرگی، شرف
تلخیص: خلاصه کردن	اشتیاق: میل و آرزو داشتن به دیدار محبوب	مقامات: درجات
خوش‌الحان: خوش‌آواز، خوش‌نوا	حُسام: شمشیر تیز و بَران	شهریار: پادشاه، فرمانروای شهر
گلشن: باغ، روضه، گلزار	سنا: روشنایی، فروغ	دیار: خانه، محل، سرزمین، شهر
رُستن: روییدن، نمودن	منطق‌الطیور: زبان مرغان	خاتون: بانو، خانم
خطاب: سخن رو در رو گفتن	دستار: عمامه، سربند، شال دور سر	مُرید: خواهنده، ارادتمند، سالک، پیرو؛ مقابل مرشد
لین: نرم	سیرت: خلق و خو، مذهب	ارشاد: راهنمایی، راه درست را نشان دادن
خواجه: بزرگ، سرور	مطلق: بی قید و شرط؛ خیر مطلق: خیر و نیکی محض	مشایخ: جمع مشیخه؛ پیران، عالمان و مرشدان

جدول روابط معنایی

هم‌آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم.	روابط معنایی
نواحی: جمع ناحیه؛ اطراف / نواهی: جمع نهی و ناهیه؛ نهی شده‌ها خُرد: کوچک، اندک / خورد: بلعید، فرورد خواست: تقاضا کرد / خاست: بلند شد سنا: نور، روشنایی / ثنا: ستایش، آفرین، تمجید آسرار: جمع سَر؛ رازها / اصرار: پافشاری صلاح: خیر و نیکی / سیلاح: ابزار جنگ	ترادف ← کوی و برزن - عازم و رهسپار - سالک و راهرو - متفق و موافق - طعن و ملامت - فز و شوکت - طرز و نمط - پیر و مرشد - مرید و سالک - قهر و غضب - لقا و سیما - بدیع و غریب - وعظ و اندرز - شبگرد و شبرو تضاد ← خُرد و کلان - مرشد و مرید - شریعت و طریقت - انکار و اجابت - عبد و خواجه - رضوان و دوزخ

کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

مُصلح، صلاحیت	طالبان علوم شریعت (شریعت ← شرع، شارع، تشریح، متشرع)	ملقب و معروف (ملقب ← لقب، القاب / معروف ← عَرَف، عارف، مُعَرَف)
حسام‌الدین چلبی	محضر استاد (محضر ← حضور، حاضر)	خطیب و واعظ (خطیب ← خطبه، مخاطب، خطاب، خطاب / واعظ ← وعظ، وعاظ، موعظه، مواعظ)
طرز و قاعده (قاعده ← قواعد)	متفق و هم‌عقیده (متفق ← اتفاق)	بهاء‌الدین ولد و فریدالدین عطار (عطار ← عطر، معطر)
الهی‌نامه سنایی	زهد و زاهد (زهد ← زَهاد)	جلال‌الدین خُردسال
منطق‌الطیور عطار (منطق ← نطق، ناطق)	علوم و معارف (معارف ← عارف، عرفان)	عازم و رهسپار (عازم ← عزم، عزیمت)
دستار و عمامه	سیر و تفریح (سیر ← مسیر)	هول و هراس (هول ← هایل (ترسناک))
نظم مثنوی (نظم ← ناظم، منظم، تنظیم، منظومه)	صحبت و خلوت (صحبت ← مصاحبت، مصاحب)	بی‌رحمی مغول (رحم ← رحیم، رحمت، مرحمت، مراحم)
سیرت و صورت (صورت ← تصویر، صُور (صورت‌ها)، (مُصوَر نقاش)، تصوّر، متصوّر)	غوغا و هیاهو	مناسک حج (مناسک ← منسک)
صلح‌طلبی و سازش (صلح ← مصالحه)	قهر و غضب (قهر ← قاهر، مقهور / غضب ← مغضوب)	نواحی شام (نواحی ← ناحیه)
حسن و خیر مطلق (مطلق ← اطلاق)	بُت و صنم (صنم ← اصنام)	علاء‌الدین کیقباد (علاء ← عَلی، عالی، اعلیٰ، عَلُو، مُعَلّی)
طعن و ناسزا (طعن ← طعنه، طاعن، مطعون (سرزنش‌شده))	خوش‌لقا و خوش‌سیما (لقا ← مُلاقی «دیدارکننده»، ملاقات، تلاقی)	مقامات و کرامات
عزم تماشا (عزم ← عزیمت، اعزام)	انقلابِ احوالِ مولانا (انقلاب ← قلب، منقلب، مقلوب)	صاحب بصیرت (بصیرت ← بصر، ابصار)
خویشان و پیوستگان	افغان و زاری (افغان ← فغان)	گوهرخاتون سمرقندی
مهتر و قافله‌سالار (قافله ← قوافل)	اشتیاق و انتظار (انتظار ← نظر، ناظر، منظور، منتظر)	اصرار و الحاح (اصرار ← مُصر)
خُرد و کلان	صلاح‌الدین زرکوب (صلاح ← اصلاح،	حَلَب و قونیه
تشییع جنازه (تشییع ← مشایعت)		
مرثیه و تعزیه (مرثیه ← رثا، مراثی (جمع مرثیه؛ سوگ‌نامه‌ها))		



<p>قَدَسَ اللّهُ رُوْحَهُ العَزِيْزِ (قَدَسَ ← مقدّس، تقدیس، قَدّوس)</p> <p>سالك و راهرو (سالك ← سلوك، مسلوك)</p> <p>(رفته شده، طی شده)، بسلک، مسالك)</p> <p>مراحل سير و سلوك</p>	<p>دربغ و افسوس</p> <p>مرغ خوش الحان (ألحان ← لحن)</p> <p>طغیان و عصیان (طغیان ← طاغی (نافرمان، سرکش) / عصیان ← عاصی، معصیت)</p> <p>اسرار التّوحید، روضه رضوان (أسرار ← بیز / رضوان ← راضی، مرضیه)</p>	<p>بدیع الزّمان فروزانفر (بدیع ← بدعت، مُبدع، ابداع)</p> <p>تلخیص و تغییر (تلخیص ← مُلخّص (خلاصه شده))</p> <p>نقش تبعی معطوف (تبعی ← تابع، متبوع، تبعیت، تبعه، اتباع)</p>
---	--	---

مفهوم، آرایه و دستور

درکوی عاشقان

محمد ملقب به جلال الدین، مشهور به مولانا یا مولوی، اوایل قرن هفتم در شهر بلخ به دنیا آمد.

کنایه و توری: نقش های تبعی ← محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به مولانا یا مولوی
 نهاد بدل از «محمد» / حرف عطف معطوف به مولانا
 بدل از «محمد»

زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.

مفهوم: سخن عشق، جان عاشقان را به سوز و گداز می آورد.

آرایه: کنایه: آتش در کسی زدن ← شیفته و بی قرار کردن کسی / استعاره (مصرّحه): سوختگان ← عاشقان / تناسب: آتش و سوختگان

ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت در برابرش نمایان شد.

آرایه: استعاره (مصرّحه): آفتاب عشق و شمس حقیقت ← شمس تبریزی

با همه علم و استادی خویش در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود؛ خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت.

مفهوم: شاگردی کردن در مکتب عشق با وجود عالم و استاد بودن

آرایه: کنایه: زانو زدن در برابر کسی ← علم آموزی و پذیرش استادی آن شخص

کنایه و توری: انواع «واو» ← علم و استادی، سی و هشت ساله، زانو زد و نوآموز گشت.

حرف عطف معطوف میانوند پیوند هم پایه ساز

مولانا آن چنان در معارف شمس غرق شد که مریدان خود را از یاد بُرد.

آرایه: استعاره (مکنیه): معارف ← دریایی که می توان در آن غرق شد.

در این میان، با بی توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پرسوز و گداز عاشقانه سرگرم می کرد.

مفهوم: بی توجهی به ملامت دیگران در راه عشق

آرایه: حس آمیزی: غزل های گرم / کنایه: سرگرم کردن ← مشغول کردن

کنایه و توری: نقش های تبعی ← به ملامت و هیاهو، غزل های گرم و پرسوز و گداز

متقم معطوف به متقم صفت معطوف به صفت

بروید ای حریفان، بکشید یار ما را به من آورید آخر صنم گریزیا را

مفهوم: بازگرداندن یاری که دوری گزیده است.

آرایه: استعاره (مصرّحه): صنم ← یار / جناس: ما، پا، را (ناقص) / کنایه: گریزیا ← فراری و رمنده / واج آرایه: صامت / ر /

به ترانه های شیرین، به بهانه های زرتین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را

مفهوم: بازگرداندن یار با وعده های دلنشین

آرایه: حس آمیزی: ترانه های شیرین / استعاره (مصرّحه): مه ← یار / واج آرایه: تکرار صامت / خ / در مصراع دوم

کنایه و توری: به ترانه های شیرین، به بهانه های زرتین / ترکیب های وصفی: ۱- ترانه های شیرین ۲- بهانه های زرتین ۳- مه خوب ۴- مه خوش لقا

معطوف

ویرگول یا مکث بین دو گروه
 اگر یا بگزین دو باشد
 به منزله «واو، عطف است»



اگر او به وعده گوید که دگر بیایم همه وعده مکر باشد، بفریید او شما را

مفهوم: هزار وعده خوبان یکی وفا نکند.

آرایه: واج آرایی: صامت‌های / د، / گ، / ک / «چون هم‌واجگاه هستند، با هم گرفتیمشان».

شمس ناگزیر دل از قونیه بر کند.

آرایه: کنایه: دل بر کندن ← قطع امید کردن

مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی‌قراری شمس را از هر کوی و برزن جست‌وجو می‌کرد و نمی‌یافت.

مفهوم: زاری کردن عاشق در دوری معشوق و جست‌وجو کردن او در هر جا

کنایه و استوری: معطوف‌ها: زاری - بی‌قراری - برزن / «و» در «جست‌وجو» بخشی از خود واژه (میانوند) است.

همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید.

مفهوم: صبوری عاشق

کنایه و استوری: «را» حرف اضافه است: او را ← به او / نقش‌های دستوری ← همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، به او
 صفت اشاره نوار / مضاف‌الیه معطوف به / متقم معطوف / متقم به متقم

بردباری و تحمل عظیم بخشید.
 مفعول معطوف صفت بیانی
 به مفعول

طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حسن خلق آنان را به راه راست می‌آورد.

مفهوم: رفتار نادرست دیگران را با نرمی و مهربانی پاسخ‌دادن

آرایه: حس آمیزی: جواب تلخ / کنایه: به راه راست آوردن ← هدایت کردن

کنایه و استوری: «را» در جمله اول، حرف اضافه به معنی «به» و در جمله دوم نشانه مفعول است. / معطوف‌ها: طعن و ناسزا - به نرمی و حسن خلق

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

مفهوم: نغمه عشق در همه هستی، ساری و جاری است. / کمال بخشی عشق

آرایه: تشخیص: (آواز) عشق / مجاز: چپ و راست ← همه جای جهان هستی / کنایه: به فلک رفتن ← تعالی و عروج معنوی / جناس: راست

و راست (⊖ را است) (تام)

کنایه و استوری: عزم تماشا که راست ← عزم تماشا برای چه کسی وجود دارد؟

نوار / متقم فعل غیر استاری

ما به فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست

مفهوم: بازگشت به اصل ⊖ اصل انسان از عالم معناست.

آرایه: سجع و جناس: فلک و ملک (جناس ناقص) / تلمیح: اشاره به آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مفهوم: تقاضای عاشق برای تنهایی و خلوت

آرایه: کنایه: سر به بالین نهادن ← استراحت کردن / واج آرایی: مصوت / - / - مصوت / |

کنایه و استوری: ترکیب‌های وصفی: ۱- من خراب ۲- من شبگرد ۳- من مبتلا

دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

مفهوم: درد عشق درمان ندارد.

آرایه: تضاد: درد و دوا / تکرار: درد و دوا / واج آرایی: صامت / د

کنایه و استوری: نوع «را» ← آن را دوا نباشد: برای آن دوا وجود ندارد؛ «نباشد» در این‌جا فعل اسنادی نیست. / این درد را دوا کن.
 حرف اضافه / متقم نوار / مفعول نشانه مفعول

در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

مفهوم: بشارت یافتن برای مرگ و رهاشدن از دنیای مادی

آرایه: جناس: کوی و سوی (ناقص) / ایهام تناسب: دوش ← ۱- دیشب (ق ق) ۲- شانه (غ ق ق)، متناسب با دست / تشبیه: کوی عشق (اضافه تشبیهی) **کنیه و ستوری:** نقش ضمیر پیوسته ← «اشارتم» کرد = به من اشارت کرد.
متقم

خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد.

آرایه: تشبیه: خورشید عمر (اضافه تشبیهی) / تشخیص: (سفرکردن) عمر

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

مفهوم: انسان عارف از مرگ و خلاص شدن از جهان مادی غمی ندارد.

آرایه: کنایه: درد چیزی را داشتن ← برای آن چیز ارزش قائل بودن / واج آرایه: صامت / ر / **کنیه و ستوری:** مرا درد این جهان باشد ← برای من درد این جهان وجود دارد (هست).
متقم نهاد فعل غیراسنادی

برای من مَگری و مگو دریغ! دریغ! به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

مفهوم: مرگ افسوس و حسرتی ندارد / گرفتار نفس و شیطان بودن مایه افسوس است.

آرایه: کنایه: به دام دیو افتادن ← فریب شیطان را خوردن / واج آرایه: تکرار صامت / د / **کنیه و ستوری:** مگری: فعل نهی از مصدر گریستن / نقش تبعی ← مگو دریغ دریغ
مفعول تکرار تبعی مفعول

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانت این گمان باشد

مفهوم: مرگ پایان حیات انسان نیست و عالم دیگری هم وجود دارد.

آرایه: تشبیه: دانه انسان (اضافه تشبیهی) / پرسش انکاری: کدام دانه فرورفت...؟ ← هیچ دانه‌ای فرورفت... / واج آرایه: صامت / ن / **کنیه و ستوری:** نقش‌های دستوری مصراع دوم ← چرا این گمان به دانه انسان برای تو وجود دارد؟
قید نهاد متقم فعل غیراسنادی



بیداری زمان را با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی / «رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

مفهوم: دعوت به هشیاری و آگاهی و رهایی از غفلت

آرایه: مجاز: زمان ← مردم زمان / تضاد: بیداری و خواب / کنایه: مرد خواب و خفت ← انسان رفاه‌طلب - سر بنه به بالین ← آسوده باش / تضمین: «رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن» مصراعی است از مولانا که استاد دکتر شفیع کدکنی آن را تضمین کرده است.

چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

مفهوم: بازگشت به اصل (انسان به عالم معنی تعلق دارد نه به عالم خاک)

آرایه: استعاره (مصرّحه): قفس ← دنیا / تناسب: گلشن و چمن / تشبیه: من به مرغ آن چمن (= پرنده بهشتی) / تضاد: قفس (= دنیا) و گلشن رضوان (= بهشت) / مجاز: چمن ← رضوان، باغ، بهشت / تناسب: مرغ و قفس

إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَئِينَا.

مفهوم: با ملایمت با دشمن رفتارکردن



خواجه عبدالکریم، که خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز بود ...

کنیه و ستوری: «ابوسعید» بدل از «شیخ ما» است.

یا عبدالکریم! حکایت‌نویس مباح، چنان باش که از تو حکایت کنند.

مفهوم: تلاش برای رسیدن به درجه‌ای که از انسان به نیکی یاد کنند.

پدیدآورنده	قالب	اثر
بدیع الزمان فروزانفر	نثر (معاصر)	زندگانی جلال الدین محمد مشهور به مولوی
سنایی	نظم (مثنوی)	الهی نامه ^۱
عطار	نظم (مثنوی)	اسرارنامه
عطار	نظم (مثنوی)	منطق الطیر
محمّدبن منور	نثر	اسرار التوحید

در متن درس هشتم به «الهی نامه»، «اسرارنامه» و «منطق الطیر» و پدیدآورندگان آن‌ها اشاره شده است.

نکات تاریخ ادبیاتی درس «در کوی عاشقان»^۲

محمّد ملقب به جلال الدین مولانا ← اوایل قرن ۷ در بلخ به دنیا آمد. دلیل شهرت او به رومی و مولانای روم ← اقامت طولانی او در شهر قونیه بود. بهاء الدین ولد ← محمّدبن حسین خطیبی، پدر جلال الدین محمّد ← از دانشمندان روزگار بود. ملاقات مولوی و عطار ← وقتی مولانا ۵، ۶ ساله بود به قصد سفر حج با خانواده رهسپار شد. در نیشابور شیخ فریدالدین عطار را ملاقات کرد. عطار، کتاب اسرارنامه را به جلال الدین هدیه داد و به بهاء الدین گفت: زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند. پادشاه سلجوقی روم (علاء الدین کیقباد) ← از بهاء الدین ولد خواست به قونیه برود و در آن جا ساکن شود. در هجده سالگی جلال الدین با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد و در بیست و چهار سالگی پدرش (بهاء الدین ولد) را از دست داد و مجالس درس و وعظ او را به عهده گرفت. هفت سال در حلب و دمشق به تحصیل دانش و معرفت گذراند. به قونیه بازگشت و به تدریس علوم پرداخت. شمس الدین تبریزی ← در ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ ه. ق وارد قونیه شد. وی عارفی کامل و از مردان حق بود. از مردم تبریز بود و بسیار مسافرت می کرد. به دلیل سیر و سفر هم چنین جست و جو در عالم معنا به او «شمس پرده» می گفتند. مولانا مرید شمس می شود و ۴۰ روز با او به خلوت می نشیند. رفتن شمس ← شمس به دلیل حسادت و آزار شاگردان و یاران مولانا به دمشق می رود. سلطان ولد ← فرزند مولانا که برای بازگرداندن شمس به دمشق می رود. شمس پس از بازگشت به قونیه دوباره مورد حسادت و خشم یاران و مریدان مولانا قرار می گیرد و دل از قونیه برمی کند. سرانجام شمس ← بعد از غیبت دوم شمس، سرانجام و عاقبت کار او و این که چه بر سر او آمده روشن نیست. پس از شمس یعنی از سال ۶۴۷ ه. ق تا سال وفات (۶۷۲ ه. ق) مولانا به نشر معارف الهی مشغول بود. شیخ صلاح الدین زرکوب ← از شاگردان و یاران نزدیک مولانا حسام الدین چلبی ← از شاگردان مولانا که انگیزه سرودن کتاب مثنوی معنوی شد. وی از مولانا خواست کتابی به طرز الهی نامه سنایی یا منطق الطیر عطار به نظم آورد. سعدی و فخر الدین عراقی ← از شاعران و هم روزگاران مولانا بودند که ظاهراً با مولانا ملاقات داشته اند. مولانا روز یکشنبه ۵ جمادی الآخر سال ۶۷۲ ه. ق وفات یافت.

۱. «الهی نامه» نام دیگر اثر سنایی، «حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه» است که در متن کتاب با نام «الهی نامه» از آن یاد شده است. یادتان باشد که عطار هم یک اثر با نام «الهی نامه» دارد.
 ۲. توجه داشته باشید که دانستن این مطالب می تواند مفید واقع شود؛ اما لازم نیست که جزء به جزء آن را حفظ کنید.

لغت و املا

کلمات هم آوازه

از هم گشودن، تجزیه و بررسی	تحلیل
لا اله إلا الله گفتن	تهلیل
واگذاری، برگردانیدن، انتقال	تحویل
ترساندن	تهویل
نام شعری شاعر، رهایی	تخلّص
ربودن، دزدیدن	تخلّس
شتاب کردن، عجله	تعجیل
مهلت دادن، مقابل تعجیل	تأجیل
آموختن	تعلّم
دردمندی	تألّم
عوض کردن	تعویض
بازوبند، دعایی که برای رفع چشم‌زخم، به بازو ببندند.	تعویذ
دست به دامان شدن، نزدیکی جُستن	توشل
وصول، رسیدن	توصل
ترساندن	تهدید
حدّ و مرز تعیین کردن	تحدید
میوه، بر، نتیجه	ثمر
قصه و افسانه	سَمَر
پایین رفتن سطح آب دریا، مقابل مدّ	جَزَر
ریشه و اصل عدد	جَدْر
کشاورز	حارث
نگهبان	حارس
پرهیز، دوری و احتیاط	حَدْر
حاضر بودن، بودن در جایی، مقابل سفر	حَضْر
جنگ و نزاع	حرب
گریختن	هَرَب
نگهبانان، پاسبان‌ها؛ در فارسی، مفرد نیز به کار می‌رود؛ پاسبان	حَرَس
کشت و کشاورزی	حَرَث
بریدن شاخ و برگ‌های زاید	هَرَس
دوراندیشی، احتیاط، هوشیاری	حَرَم
تحلیل و گوارش غذا	هضم
شکست و گریختن	هزم
محاصره کردن، شمردن	حصر
افسوس و دریغ	حسر
پستی، فرود، نشیب	حضيض
بهره‌ور	حظیظ
مرد و زن سیاه‌چشم	حور
خورشید، خور	هور
ناحیه، مرکز تحصیل علوم دینی	حوزه
حوض کوچک، آبریزگاه	حوضه
زیستن و زندگی	حیات
فضای بدون سقف خانه، محوطه	حیاط

آینده	آجل
عجله کننده، شتابان، فوری، اکنون و حال	عاجل
ماه نهم از سال شمسی، آتش	آذر
نام پدر یا عموی حضرت ابراهیم (ع)	آزر
اذیت و شکنجه	آزار
از ماه‌های رومی، تقریباً معادل فروردین‌ماه	آذار
جمع تَبَع و تابع؛ پیروان	اتباع
جمع طبع؛ سرشت‌ها، ذات‌ها	اطباع
زمان، هنگام مرگ	اجل
شتافتن	عَجَل
جمع حال؛ حالات، اوضاع	احوال
جمع هول؛ ترس، بیم	اهوال
پی، پایه، بنیان	اساس
اسباب و لوازم	اثاث
گرفتار، زندانی	اسیر
کره آتش که بالای کره هوا است.	اثير
دشوار	عسیر
شیره و افشره	عصیر
جمع شَبه و شَبَه؛ ماندها، همانندان	أشباه
جمع شَحَب؛ سایه‌ها، سیاهی‌ها، کالبدها	أشباح
جمع قول؛ سخنان	أقوال
جمع غول؛ غول‌ها	أغوال
لغو کردن، باطل کردن	الغا
آموختن، افکندن، رساندن	القا
نسبت داشتن	انتساب
منسوب شدن، گماشته شدن	انتصاب
وقت، هنگام	أوان
میانه‌سال، پاسبان	عَوان
سستی، کوتاهی کردن	اهمال
بار بردن	إحمال
به هم پیوستن، پیوند	اتلاف
علف خوردن چارپایان	اعتلاف
یم، دریا	بحر
برای، جهت	بهر
برتری، سرآمد بودن	براعت
بیزاری، دوری جُستن، پاک بودن	برائت
قرار بده، اجازه بده، رها کن	بگذار
به جا آور، ادا کن، بپرداز، بیان کن	بگزار
اثرپذیری، اندوه	تأثر
لغزش	تعثر
سخت شدن، دشواری	تعسر
درنگ، اندیشه کردن، تفکر	تأمل
به کار پرداختن، رنج بردن در کار	تعمّل

تخت، اورنگ	سریر
فریاد، صدای قلم به هنگام نوشتن بر روی کاغذ	صریر
جابه‌جایی، رفتن، کوچ، مقابلِ حَضَر	تَسْفَر
نام ماه دوم از سال قمری	صَفَر
نوعی درخت گل، یاسمن	سمن
بها، قیمت	تَمَن
چاق، فربه	سمین
گران‌بها	ثمین
نور، روشنایی	سنا
مدح و ستایش، آفرین، تمجید	ثنا
جشن، بزم و ضیافت	سور
شاخ و جز آن که در آن دمند تا آواز برآید، بوق و شیپور	صور
جمع سوره	سُور
جمع صورت؛ نقوش، اشکال	صُور
سوره قرآن	سوزت
شکل، ظاهر	صورت
شمشیر	سیف
تابستان	صیف
سایه، سایه‌ها، کالبد	سَنج
شباهت و همانندی	شَبه
عدد ۶۰	شصت
انگشت بزرگ و پهن دست یا پا، انگشترمانندی از جنس استخوان که در وقت کمانداری، زه کمان را با آن می‌گرفتند، قلاب ماهیگیری	شست
بادی که از طرف شمال شرقی وزد، باد بهاری	صبا
نام سرزمینی که بلقیس ملکه آن بود.	سبا
خوب‌رویی، جمال، زیبایی	صباح
شناکردن	سباح
بانگ و فریاد، آواز	صفیر
فرستاده	سفیر
درست، پسندیده، صلاح، مصلحت، مقابلِ خطا	صواب
مزد و پاداش	ثواب
ظاهری	صوری
گل سرخ	سوری
پیوستن، ضمیمه‌شدن	صَم
نکوهش و سرزنش، مقابلِ مدح	دَم
جمع ضمیمه؛ پیوست‌ها	ضمایم
جمع ذمیمه؛ زشتی‌ها و نکوهیده‌ها	ذمایم
همراه‌شده، پیوست	ضمیمه
زشت، نکوهیده	ذمیمه
جمع ضعیف؛ زمین زراعتی	ضیاع
نور، روشنی	ضیاء
سقف خمیده و محدب، فرد و یگانه و بی‌همتا، ایوان، مجازاً خمیدگی و قوس	طاق
نام درختچه‌ای کویری	تاق

برخاستن، بر پا شدن، به وجود آمدن	خاستن
طلبیدن، میل و اراده، تقاضاکردن	خواستن
رئیس، بزرگ ایل و قبیله، خانه	خان
سفره، خوردنی، بن مضارع از «خواندن»	خوان
کوچک، ناچیز، ریز	خُرد
فروبرد، بلعید	خورد
پست، حقیر و بی‌مقدار، فرومایه، زبون	خوار
هر چیز نوک‌تیز، تیغ درخت و گل	خار
اراده کرد، اراده، تقاضا	خواست
بلند شد، به وجود آمد، ظاهر شد، از میان رفت	خاست
خود، خویشاوند	خویش
ابزار شخم‌زنی زمین (گاواهن)، نوعی پارچه از جنس کتان	خیش
خوار، زبون	ذلیل
گمراه	ضلیل
صاحب، دارا	ذی
سمت و سو، فعل امر و بن مضارع از زیستن، شکل و وضع و لباس، معادل «در نظر»	زی
منسوب به ری، اهل ری	رازی
خشنود و خرسند	راضی
طریق، قاعده، مقام (در اصطلاح موسیقی)	راه
شادمانی، شراب	راح
میل و اراده، خواست	رغبت
مراقبت، نگهبانی	رقبت
حریف، نگهبان	رقیب
رغبت‌کننده، حریص و آزمند	رغیب
پیر سفیدموی، نام پدر رستم	زال
گمراه	ضال
جراحت	زخم
ضخیم، ستبر، تناور	ضخم
کشت و زراعت	زَرع
واحدی برای طول، متر، گز	ذَرع
نگاه خیره و ثابت	زُل
خواری، پستی، مقابلِ عَز	ذُل
هنگام، عهد و دوران	زمان
پذیرفتن، ضمانت و تعهد	ضمان
ارض، خاک، سرزمین، مقابلِ آسمان	زمین
ضامن، کفیل، پابند، به‌عهده‌گیرنده غرامت	ضمین
مقابلِ مرد، بن مضارع «زدن»	زن
گمان، پندار	ظَن
سَم، مجازاً قهر و خشم، شکوفه	زهر
پشت	ظهر
چارپا، حیوان بارکش، بهیمه	ستور
جمع سطر، خطوط	سطور
بند، مانع	سد
عدد ۱۰۰	صد

شکل و پیکره، جسم و تن	قالب
چیره و مسلط، پیروز، اغلب و بیشتر	غالب
ارزش، اندازه	قَدْر
خیانت، مکر، بی‌وفایی	عَدْر
خویشی، نزدیکی	قربانت
دوری، غیر آشنا بودن چیزی، شگفتی	غرابت
تقدیر و حکم الهی، قضاوت و داوری	قضا
جنگ و پیکار	غزا
طعام و خوراک	غذا
نیرومند، توانا	قوی
گمراه، سرگردان	عَوی
سنجش و مقایسه، استدلال	قیاس
فریادرس، فریادرسی	غیاث
عبور، گذشتن	گذار
گزارنده، اداکننده، رساننده، به‌جا آورنده (گزار، بن مضارع از گزاردن به معنی «ادا کردن و به‌جا آوردن» است.)	گزار
نهادن و قراردادن، اجازه‌دادن، رها کردن، ترک‌گفتن، وضع کردن، بنانهادن	گذاردن (= گذاشتن)
به‌جا آوردن، ادا کردن، اجرا کردن، رساندن، پرداختن	گزاردن
خوگرفته، مأنوس	مألوف
پرورده، چاق و فربه	معلوف
آن که برای انجام کاری منصوب می‌شود، گماشته، فرمانبر، پاسبان	مأمور
آباد شده، آباد	معمور
بازگشت، جای بازگشت	مآب
عیب، جای عیب	معاب
افتخار، سرافرازی	مُباهات
جمع مُباح؛ کارهای مباح و مشروع	مُباحات
اندوهگین، آزردده‌خاطر	متأثر
دشوار	متعسر
لغزنده، لغزش‌یابنده	متعثر
طاق درون مسجد که به طرف قبله است، قبله و محلّ عبادت، جای ایستادن پیش‌نماز و امام	محراب
نام پادشاه کابل در شاهنامه که از نوادگان ضحاک بود، پدر رودابه (مادر رستم)	مهرباب
خواری، ذلیلی، فرومایگی	مَذَلَّت
لغزش، لغزشگاه	مَزَلَّت
دیده‌شده، قابل رؤیت	مرئی
رعایت‌شده	مرعی
پسندیده، مورد رضایت	مرضی
منسوب به مرز	مرزی
زیارتگاه، گور و قبر	مزار
جمع مضرت؛ ضرر و زیان	مضارّ
آزاد و غیروابسته	مستقلّ
زمین غله‌خیز	مستغلّ

نام کوهی که موسی (ع) برای مناجات به آن‌جا می‌رفت.	طور
نوعی دام و تله برای صید ماهی و پرندگان، گردش، سیر و مسافرت	تور
گل، خاک	طین
انجیر	تین
فاقد، خالی و برهنه، بدون	عاری
یک عار، یک ننگ	عاری
بله	آری
بلند، والا، برتر، شریف	عالی
نام مبحثی در علم شیمی، منسوب به آلت، هر جسمی که اجزا و آلات متعدّد دارد.	آلی
عرضه، نشان‌دادن، بیان مطلبی با ادب و احترام	عرض
زمین	ارض
ارزش، قدر، پول خارجی	ارز
اراده، قصد، نیت	عزم
استخوان	عَظْم
بزرگ	عظیم
قصد انجام کاری را کردن، کوشیدن	عزیم
پرچم، درفش، بیرق	عَلَم
درد و رنج، اندوه	آلم
بسیار دانا	علیم
دردناک	الیم
بنا، ساختمان	عمارت
فرمانروایی	إمارت
رفتار، کردار، شغل	عَمَل
آرزو، امید	أَمَل
معیار، خالص	عیار
از ماه‌های رومی معادل خردادماه	ایار
دور شدن از شهر و خانه، تنهایی، بیگانگی	غربت
نزدیکی، نزدیکی در مکان و منزلت، خویشی	قربت
عجیب، نا آشنا، دور افتاده	غریب
نزدیک، آشنا	قریب
آسوده	فارغ
جداکننده	فارق
واجب، لازم و ضروری	فَرَض
جدا کردن	فَرَز
فراخ شدن جای، وسعت، گشایش	فساحت
شیوایی سخن، روانی کلام	فصاحت
میدان و عرصه، زمین وسیع، گستره	فضا
بن مضارع از مصدر «افزودن»	فزا
توانا	قادر
خائن، مکار و بی‌وفا	غادر
قضاوت‌کننده، داور، حاکم	قاضی
جنگجو، معرکه‌گیر، بندباز	غازی

۱. ضرب‌المثل «پیش‌غازی و معلق‌بازی» را اغلب به اشتباه با املا «قاضی» می‌نویسند. شما حواستان باشد.

پوشیده، پنهان، محجوب	مستور
نوشته شده	مسطور
سلب شده، ربوده	مسلوب
به صلیب کشیده شده	مصلوب
چاپ شده و به طبع رسیده، خوشایند و دلخواه	مطبوع
پیروی شده	متبوع
عمل شده، رسم و رایج شده	معمول
آرزو شده، آرزو، آرمان	مأمول
یاری	معونت
هزینه، رنج	مئونت
شکست خورده	مغلوب
واژگون، دگرگون، برگردانیده	مقلوب
پراکنده، به نثر نوشته شده	منثور
یاری شده، پیروز	منصور
نسبت داده شده، مربوط، وابسته	منسوب
نصب شده، به شغلی گماشته شده	منصوب
پراکنده، پراکنده کردن، در اصطلاح «متن غیرمنظوم»	نثر
یاری، فتح و پیروزی	نصر
سهم و بهره	نصیب
با اصل و نسب، خویشاوند	نسب
مثل و مانند، همتا	نظیر
ترساننده، بیم دهنده	نذیر
شکستن، شکستن عهد و پیمان، باطل کردن	نقض
نیکو، زیبا، خوش، دلکش، بدیع	نغز
جمع ناحیه؛ اطراف	نواحی
جمع نهی و ناهیه؛ نهی شده ها	نواهی
هدایت کننده، راهنما	هادی
سرودخوان، آوازخوان	حادی
هضم کننده	هاضم
محتاط، دوراندیش، هوشیار	حازم
ترسناک	هایل
مانع، سد	حایل
ترس و هراس، وحشت، ترس آور	هول
قوه و قدرت، پیرامون	حول



اصطلاحات و آلات موسیقی

آواز شش دانگ: آوازی که از جهت اوج گرفتن، بالاترین درجه را دارد.
 بوق: نوعی از شیپور، نای و نفیر
 پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب
 چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.
 شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور
 مطربی: عمل و شغل مطرب (مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد).
 نای: نی
 نفیر: بوق یا شیپوری که از شاخ حیوانات ساخته می‌شد، گوشه‌ای در دستگاه همایون

اصطلاحات عرفانی

آبدال: مردان کامل

استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا
 اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب، مقصود از آن در کلام مولانا
 کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است.

بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آن‌ها به سوی حق گند است.
 بی‌خودی: بی‌هوشی، حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن
 تجرید: در لغت به معنای تنهایی‌گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف، خالی‌شدن قلب سالک از آن‌چه جز خداست.

تصوف: صوفی‌شدن، پشمینه‌پوشی؛ در اصطلاح از خواهش نفسانی پاک‌شدن و اشیای عالم را مظهر حق دانستن
 تفرید: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه‌دانستن خدا، تفرید را عطار در معنی گم‌شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.

توحید: خدا را یگانه‌دانستن؛ در اصطلاح تصوف، تجرید ذات الهی است از آن‌چه فهم آدمی تصور کند.

حیرت: سرگشتگی و سرگردانی، تعجب؛ در اصطلاح تصوف، امر و حالتی است که هنگام تأمل و حضور و تفکر بر قلب عارفان وارد می‌شود.

خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می‌آیند.
 خوش‌حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.

سالک: رونده راه حق، رهرو
 سیر: باطن، قلب

سروش: فرشته پیام‌آور، پیام‌آور
 شیخ: پیر طریقت، مرشد (مشایخ: جمع مشیخه؛ پیران و مرشدان)

صاحب‌دلق: خرقه‌پوش، صوفی
 طلب: از مراحل سیر و سلوک که در آن سالک در پی یافتن حق و حقیقت است.

عاکفان: جمع عاکف؛ کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.

فقر: درویشی و در اصطلاح سالکان، فنای فی الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است.

فنا: نیست‌شدن و در اصطلاح، از بین رفتن اوصاف ناپسند است.

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر این‌که خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه‌داشتن دل از توجه به غیر حق.

مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند، مُراد، پیر، مقابل مُرید و سالک
 مرید: ارادتمند، پیرو، سرسپرده به پیر و مرشد، سالک، مقابل مراد و مرشد
 مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارفان کامل و مرشد را گویند.
 مکاشفت: کشف کردن و آشکارساختن؛ در اصطلاح عرفانی، پی‌بردن به حقایق است.

همت: اراده و عزم قوی، خواست؛ در اصطلاح عرفانی توجه و قصد قلبی با جمیع قوای روحانی به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری.

جانوران

الف) توران (حیوانات چهارپایان ماده اسب، استروخ)

آبرش: اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ‌به‌رنگ (به‌ویژه سرخ و سفید) است.

استر: قاطر

بارگی: اسب

باره: اسب

تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک

توسن: اسب سرکش

سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده، مطلق اسب

گُرنَد: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

گُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

گَهَر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.

مَرکَب: اسب، آن‌چه بر آن سوار شوند.

نَوَند: اسب، اسب تندرو

هیون: شتر، به‌ویژه شتر قوی‌هیکل و درشت‌اندام

ب) پرندگان

باز: پرنده‌ای شکاری، شاهین

بط: مرغابی

بوم: جغد، بوف

چلچله: پرستو

عندلیب: بلبل، هزارستان

کبک: پرنده‌ای وحشی با دم کوتاه و پرهایی به رنگ خاکی که زیبایی راه‌رفتنش مثل است.

کبک دری: کبک درّه‌ای، گونه‌ای از کبک

کرکس: پرنده‌ای از رده لاشخورها

مرغ حق: نوعی جغد که هنگام آوازخواندن گویی کلمه «حق» را تکرار می‌کند.

هما: پرنده‌ای از راسته شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت. در زبان پهلوی به معنی فرخنده است و به همین دلیل نماد سعادت به شمار می‌آید.

پ) سایر حیوانات

اژی‌دهاک: اژدها

اسد: شیر

دَد: جانوران دژنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ

شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزء رسته گوشت‌خواران است.



غضنفر: شیر

غوک: قورباغه

مار غاشویه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ

هژبر: شیر

یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچکتر از پلنگ که با آن به شکار

آهو و مانند آن می‌روند.





طلب دیدار یار

- عاشقان همیشه طالب دیدار یار خود هستند. آن‌ها وابسته به عشق‌اند. حتی به یک توجه و یک نگاه قانع هستند!
- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
- بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
- به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین
- بکشید سوی خانه مه خوب خوش‌لقا را
- همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
- به پیام آشنایمی بنوازد آشنا را
- بی تو می‌گویند تعطیل است کار عشق‌بازی
- عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد؟

وفاداری در عشق

- یک عاشق واقعی، همیشه به آرمان خود یعنی عشق، وفادار است. هم‌چنین خواهان وفاداری یار خود است:
- گرت هواسست که معشوق نگسلد پیمان
- نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
- سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری
- که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
- گویند ز عشق کن جدایی
- این نیست طریق آشنایمی
- پس برورده عشق شد سرشتم
- جز عشق مباد سرنوشتتم
- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟
- بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک
- گفتی: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم:
- «بیرون نمی‌توان کرد حتی به روزگاران»

پاکبازی عاشق

- عاشق هر چه دارد از جان و مال و ... در راه عشق می‌بازد:
- کز عشق به غایتی رسانم
- کاو مآند اگرچه من نمانم
- از عمر من آنچه هست بر جای
- بستان و به عمر لیلی افزای
- در عشق قدم‌نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایتار عشق کند.
- در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست
- با جان بودن به عشق در سامان نیست
- من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم
- حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

۱- هر جا که مفهوم یا عنوان، نیاز به توضیح داشته است، از علامت [] برای توضیح آن استفاده کرده‌ایم.

- طاق‌پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف
- بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه
- با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی
- باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد
- وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا
- هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است
- عاشق حقیقی با فنا ساختن وجود مادی به تعالی می‌رسد.
- در قمار عشق همیشه عاشق برنده است و به آن چه که می‌خواهد می‌رسد.

- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر
- کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
- در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

رازداری عاشقانه

- عاشق باید رازدار باشد و هر آن چه از عشق و دشواری‌های آن پیش می‌آید لب به شکایت نگشاید.
- ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
- کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سرّ خدای را به تو بگوئیم، چگونه نگاه خواهی داشت؟»
- مگو سوخت جان من از فرط عشق
- خموشی است هان، اولین شرط عشق
- عاشقان گشتگان معشوق‌اند
- بر نیاید ز گشتگان آواز
- این مُدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند
- کان را که خبر شد، خبری باز نیامد
- حال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند.

- عاشق باید رازدار باشد و اگر بخواهد از راز عشق بگوید باید با کسی گفت‌وگو کند که همدرد و محرم راز عشق باشد نه با اغیار:
- حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
- که آشنا سخن آشنا نگه دارد
- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست
- مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
- تا بگویم شرح درد اشتیاق
- در نیابد حال پخته هیچ خام
- پس سخن کوتاه باید والسلام
- هر کسی از ظنّ خود شد یار من
- از درون من نجست اسرار من



آهو / غزال ← معشوق

جز بدان آهو وحشی که به من رام نگشت
دل وحشت‌زده با هیچ کسم رام نبود

آهو ← چشم معشوق

چو آهوان پلنگ‌افکن تو را ببیند
اگر به صید زوی، از تو وحشیان نرمند

بادام ← چشم

بهشتی‌روی من دارد به سویم گوشه چشمی
ز نعمت‌های جنت قسمتم گردیده بادامی

بُت / صنم ← معشوق / زیبارو

تا چین سر زلف بتان شد وطن دل
عزم سفرش از گذر حبّ وطن خاست

پسته ← دهان

اگر ز پسته تنگ تو دم زند غنچه
نسیم باد صبا، در دمّش دهن بدرد

جادو ← چشم

تو گویی که صد فتنه بیدار شد
چو جادویش از خواب مستی بخواست

چشمه نوش / چشمه حیات / آب زندگانی ← لب یا دهان معشوق

تو خود چه آب و گلی کآب زندگی هر دم
ز شرم چشمه نوش تو آب می‌گردد

دام ← عشق

نه تنها به دامش منم پای‌بند
به هر تار مویش دلی مبتلاست

دُر / مروارید / لؤلؤ / گوهر ← دندان

دو زسته لؤلؤ منظوم در دهان داری
عبارت لب شیرین چو لؤلؤ منشور

دُر / مروارید / لؤلؤ / گوهر ← اشک

بر امید آن که بازآید ز در دامن‌کشان
مردم چشمم به دامن هر شی گوهر کشد

دُر / مروارید / لؤلؤ / گوهر ← سخن ارزشمند

چون بگویی بفشانی گهر از حَقُّه لعل
چون بخندی بنمایی ز شکر مروارید

دریا ← عشق

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد

چرخ ← آسمان

خورشید آتشین رخ گیتی‌فروز چرخ
عکسی ز جام خاطر گیتی‌نمای ماست

زندانی / چاه / دام ← دنیا

دلا تا کی در این زندانی فریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی برون آ تا جهان بینی

سرو ← معشوق

بنده آن سرو آزادم وگرنه راستی (= حقیقتاً)
مادر فطرت ز عالم بنده را آزاد زاد

۱۲ استعاره

هرگاه از یک تشبیه فقط «مشبّه‌به» یا «مشبّه +» یکی از ویژگی‌های مشبّه‌به» باقی بماند، استعاره پدید می‌آید. پس استعاره دو نوع است:

۱) مصرّحه (فقط مشبّه‌به تشبیه باقی می‌ماند).

۲) مکنیه (مشبّه +) یکی از لوازم یا ویژگی‌های مشبّه‌به باقی می‌ماند).

الف) استعاره مصرّحه: وقتی از یک تشبیه فقط «مشبّه‌به» می‌ماند:

چون می‌روی کجا نشود مُلک دل خراب؟

ما را که رود می‌رود از نساودان چشم
در این بیت «رود» استعاره از اشک فراوان است، زیرا تنها عضو باقی‌مانده از یک تشبیه است:

اشک من در فراوانی مانند رود است.

به این نوع استعاره، اصطلاحاً «استعاره مصرّحه» می‌گویند. البته در رشته‌های غیر از علوم انسانی، نیازی نیست اسم کامل آن را بدانید همین که تشخیص دادید استعاره است، کافی است.

به نمونه دیگر توجه کنید:

قبله من! عکس در شرع حیا نامحرم است

خلوت آینه را هم جلوه‌گاه خود مکن!
«قبله» استعاره از معشوق است، در ابتدا در ذهن شاعر چنین تشبیهی شکل گرفته:

معشوق من برای من همانند قبله ارزشمند و پرستیدنی است. سپس شاعر همه ارکان تشبیه به جز مشبّه‌به را حذف کرده است.

ب) استعاره مکنیه: استعاره نیز همانند اغلب آرایه‌ها نیاز به تمرین و ممارست زیاد دارد. اما در این بخش می‌خواهیم شما را با استعاره‌های مشهور و پرکاربرد آزمون‌ها آشنا کنیم. طبیعی است که حفظ کردن این واژه‌ها چندان کمکی به شما نمی‌کند، بلکه با دیدن این واژه‌ها در بیت، فقط باید کمی مکث کنید و بررسی استعاره را شروع کنید؛ زیرا امکان دارد این واژه‌ها در معنی حقیقی خود به کار رفته باشند و معنی استعاری نداشته باشند:

آتش ← عشق^۲

زین آتش نهفته که در سینۀ من است
خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت

آفتاب / خورشید ← چهره معشوق

به زیر سایه زلف سیاهت
به شب خورشید رخشان می‌توان یافت

آفتاب / خورشید ← معشوق

ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم
یک ساعت بگنجان در سایه عنایت

۱. البته تعریف دیگری نیز از این استعاره داده‌اند: «هرگاه یک واژه به علت مشابهت با واژه دیگر، به جای آن به کار رود، مثلاً وقتی می‌گوییم: «شیر سیستان با تیر درخت گز، اسفندیار را از پای درآورد.» «شیر» استعاره از رستم است، زیرا در نظر گوینده شیر و رستم بسیار شبیه هم هستند، پس به جای رستم می‌تواند واژه شیر را به کار ببرد.

۲. توجه داشته باشید که ما معنی استعاری رایج‌تر را می‌آوریم و این‌طور نیست که مثلاً «آتش» هر جا استعاره باشد حتماً استعاره از عشق است، امکان دارد آتش استعاره از هجران، ضرر و زیان، بیماری و ... باشد. فقط از طریق معنی‌کردن جمله می‌توان فهمید کلمه در کدام معنی استعاری به کار رفته است.



سمن (= گل یاسمن) ← چهره معشوق

تا دلم در خم آن زلف سمن سا^۱ افتاد
کار من همچو سر زلف تو در پا افتاد

سنبل ← زلف

هنوزت نرگس اندر عین خواب است
هنوزت سنبل اندر پیچ و تاب است

سیلاب / رود / دریا / جوی ← اشک فراوان

هنوز تشنه آن لعل آبدار توام
ز چشمم ارچه ز سر برگذشت سیلابی

سیم / نقره ← اشک

به یاد آن رخ همچون پری، به گوشه چشم
نشسته سیم مذاب و برفته شکر خواب

شب ← زلف سیاه

ای کرده ماه را از تیره شب نقاب
در شب فکنده چین، بر مه فکنده تاب

شکر ← لب

زیر لب با ما حدیثی گو، که این بیمار را
مذتی شد کارزوی شربتی زان شکر است

شکر ← سخن ارزشمند

چرا به یک نی قندش نمی‌خرند آن کس
که کرد صد شکرافشانی از نی قلمی

صنوبر / شاخه صنوبر ← معشوق

هر که در صحبت آن شاخ صنوبر بنشست
همچو باد سحری از سر بستان برخاست

عقیق ← لب یا دهان

چون بخندد آن عقیق قیمتی
صد هزاران دل گرفتارش نگر

عنبر (= نوعی عطر سیاه‌رنگ) ← زلف

آتش اندر آب هرگز دیده‌ای؟
عنبر اندر تاب هرگز دیده‌ای؟^۲

غالیه (= نوعی عطر سیاه‌رنگ) ← زلف

رقم ز غالیه بر طرف لاله‌زار مکش
ز نافه ختنی، نقش بر عذار مکش^۳

قفس ← جسم

جان‌های جمله مستان دل‌های دل‌پرستان
ناگه قفس شکستند چون مرغ برپریدند

کاروان‌سرا / رباط ← دنیا

دل ای رفیق در این کاروان‌سرا میند
که خانه ساختن آیین کاروانی نیست

کافور / گرد کافور ← موی سفید

همی گرد کافور گیرد سَرَم
چنین داد خورشید و ماه افسرم

کمان ← ابرو

ز چشم شوخ تو جان کی توان بُرد
که دائم با کمان اندر کمین است

کمند ← زلف

ز آشفستگی حال من آگاه کی شود
آن را که دل نکشت گرفتار این کمند

کمند ← عشق

سعدی ز کمند خوب‌رویان
تا جان داری نمی‌توان جست

گل ← معشوق / زیبارو

ای گل به دست‌مال هوس‌پیشگان مرو
مگذار تا ز دست تو این رنگ و بو رود

گل ← چهره معشوق

چو رنگ و بوی گل و سنبل تو کردم یاد
گلم ز یاد برفت و گلابم از دیده

گنبد سبز / گنبد پیروزه / گنبد خضرا / گنبد نیلوفری / گنبد مینا ←
آسمان

شهسوار گنبد پیروزه یعنی آفتاب
بارها افتاده در پای سگان کوی توست

لاله ← چهره معشوق

ماه را از شکن سنبل شبگون بنمای
لاله را این همه در سایه ریحان مگذار^۴

لعبت (= عروسک) ← معشوق

چو آن مهوش نمی‌بایم پری‌رویی به زیبایی
چو آن لعبت نمی‌بینم گل‌اندازی به طنازی

لعل ← لب

لعل تو در چشم من باده بؤد در قدح
مهر تو در جان من گنج بود در خراب

لعل ← اشک خونین

درود دیده گوهرنثار لعل‌فشانم
بدان عقیق گهرپوش آبدار رسانده^۵

لعل ← شراب

در جام عقیقین فکن ای لعبت ساقی
لعلی که از خون جگر در دل کان (= معدن) است

ماه ← چهره معشوق

چون شبش گیرد ماه، خرمن کرد
آه من راه کهکشان بگرفت^۶

ماه ← معشوق

اگر آن ماه، مهربان گردد
غم دل، غمگسار جان گردد

مرجان ← دهان یا لب

ای که از سرچشمه نوشت برفت آب نبات
مردۀ مرجان جان‌افزای توست آب حیات

۱. «سا» بن مضارع از «ساییدن» است و ادات تشبیه نیست؛ زلف سمن‌سا یعنی زلفی که روی صورت افتاده و صورت را لمس می‌کند.

۲. «آتش» و «آب» به ترتیب استعاره از لب و صورت هستند.

۳. «لاله‌زار» و «نافه ختنی» به ترتیب استعاره از چهره و زلف هستند.

۴. «ماه» استعاره از چهره و «سنبل» و «ریحان» استعاره از زلف هستند.

۵. «گوهر»، عقیق و «گهر» به ترتیب استعاره از اشک، لب و دندان هستند.

۶. «شب» استعاره از زلف است.



«دست تقوی» و «پای هوا» تشخیص هستند و از آنجایی که هر تشخیص یک استعاره محسوب می‌شود، پس این بیت دو استعاره دارد. اگر واژه‌های استعاره از انسان باشد، نسبت‌دادن ویژگی‌های انسانی به چنین واژه‌های تشخیص محسوب نمی‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

ای گل! به دستمال هوس‌پیشگان مرو
مگذار تا ز دست تو این رنگ و بو رود
«گل» استعاره از زیبارو است و شاعر از معشوق یا زیبارو می‌خواهد گرد انسان‌های هوس‌پیشه نگردد، در این بیت آرایه تشخیص وجود ندارد، چرا که شاعر با گل سخن نمی‌گوید، بلکه با انسان سخن می‌گوید.

مرغ ← روح

من خود این سنگ به جان می‌طلبیدم همه عمر
کاین قفس بشکند و مرغ به پرواز آید

مُشک ← زلف

آن کیست که پیرامن خورشید جمالش
از مُشک سیه، دایره نیمه کشیده است؟

منزل / خانه / سرا ← دنیا

حافظا! خلد برین، خانه موروث من است
اندرین منزل ویرانه، نشیمن چه کنم؟

نرگس ← چشم

چو دانست کز مرگ نتوان گریخت
بسی آب خونین ز نرگس بریخت

یاقوت ← دهان یا لب

کار یاقوت تو تا باده‌فروشی باشد
نتوان گفت به خواجه که مشو باده‌پرست

سب استعاره‌کنندگی: هرگاه از یک تشبیه فقط مشبّه + یکی از ویژگی‌های مشبّه‌به باقی بماند با استعاره مکنیه سروکار داریم: به بیت زیر توجه کنید:

از بلندی پایه همت
نردبان ساز، بام دولت را
شاعر ابتدا در ذهن خود «دولت» را به کاخ (یا به ساختمان) تشبیه کرده است:

دولت (مشبّه) همانند کاخ (مشبّه‌به) است.
سپس فقط مشبّه (= دولت) و یکی از ویژگی‌های مشبّه‌به (= بام) را آورده. به این نوع استعاره، اصطلاحاً «استعاره مکنیه» می‌گویند. البته دانستن این اصطلاح نیز مانند اصطلاح «استعاره مصرحه» برای دانش‌آموزان رشته‌های غیر از علوم انسانی ضروری نیست. در آزمون‌ها شما کافی است که تشخیص دهید ترکیباتی مانند «بام دولت، دامن مقصود، شکفتن خورشید و ...» استعاره هستند.

انواع استعاره‌کنندگی: استعاره مکنیه را از نظر اضافه‌شدن یا اضافه‌نشدن می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱ گاهی استعاره مکنیه نه به شکل ترکیب اضافی، بلکه در بستر عبارت یا جمله دیده می‌شود:

خورشید پرواز کرد، عشق شکفته شد، در افکارش غرق بود ...
۲ گاهی بین اجزای استعاره مکنیه «کسره» می‌آید: (= ویژگی مشبّه‌به + - مشبّه):

غرق مطالعه، پرواز روح، مسرت قدرت، غرّش باد ...
به نوع دوم، اصطلاحاً «اضافه استعاری» می‌گویند. توجه داشته باشید که اضافه استعاری یک آرایه جدید نیست، بلکه همان استعاره مکنیه است و از آنجا که استعاره مکنیه هم نوعی استعاره است، پس هر اضافه استعاری، یک استعاره محسوب می‌شود.

تشخیص (۱۳) مکنیه

وقتی ویژگی‌های انسانی را به موجودات دیگر نسبت می‌دهیم، «تشخیص» پدید می‌آید که رایج‌ترین نوع استعاره مکنیه است:

دست تقوی بگشا، پای هوا بر بند
تا ببینند که از کرده پشیمانی



● مولانا به همت یاران نزدیک خود
 هسته مضاف‌الیه وابسته وابسته
 مضاف‌الیه مضاف‌الیه

به نشر معارف الهی مشغول بود.
 هسته مضاف‌الیه وابسته مضاف‌الیه

■ «نزدیک» صفتِ پسین مضاف‌الیه و «خود» مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.
 «الهی» صفتِ مضاف‌الیه است.

وابسته و وابسته در گروه اسمی انواعی دارد:

- الف) متمیز (ب) صفتِ مضاف‌الیه
- پ) مضاف‌الیه مضاف‌الیه (ت) صفتِ صفت
- ث) قید صفت (ج) شاخصِ مضاف‌الیه

الف) متمیز

واژه‌هایی که واحد وزن، طول، تعداد، مقدار و ... را بیان می‌کنند، اگر بین صفت پیشین (اغلب شمارشی، پرسشی و مبهم) و هسته بیابند، وابسته آن صفت پیشین محسوب می‌شوند:

● دو تخته فرش
 صفت متمیز هسته
 شمارشی (موصوف)

۱۶) متمیز همواره وابسته یک وابسته پیشین، معمولاً از نوع صفت شمارشی یا مبهم (هر، چند) یا پرسشی (چند) است.

۱۷) جای متمیز همواره بین صفت پیشین (شمارشی، پرسشی و مبهم) و موصوف آن است.

۱۸) متمیزها اگر کسره بگیرند، دیگر متمیز (وابسته و وابسته) نیستند.

● دو جلد کتاب
 صفت متمیز هسته
 شمارشی (موصوف)

● مطالب جلد دوم
 هسته مضاف‌الیه صفت
 مضاف‌الیه

متمیزهای پرکاربرد عبارت‌اند از:

- واحدهای طول «میلی‌متر، سانتی‌متر، متر، کیلومتر، فرسخ و ...»
- واحدهای وزن «گرم، من، سیر، تن، مثقال و ...»
- واحدهای شمارش گروه «دست، جین، جفت و ...»
- واحدهای شمارش تعداد «توپ، طاقه (برای پارچه)، تخته (برای فرش)، دستگاه (برای وسایل الکترونیکی)، نفر (برای انسان و شتر)، تا (برای بسیاری از اشیا) و ...»

ب) صفت مضاف‌الیه

یعنی مضاف‌الیه، خودش یک صفت بیانی یا صفت پیشین (اشاره، پرسشی، شمارشی، مبهم، تعجبی) داشته باشد. شکل گروه اسمی که صفتِ مضاف‌الیه دارد به دو صورت است:

۲۵) وابسته و انواع آن

یادتان هست که گفتیم در هر گروه اسمی چندکلمه‌ای، یک واژه هسته است و بقیه واژه‌ها وابسته‌اند. حالا وابسته‌ها ممکن است در همان گروه اسمی، خودشان وابسته پیشین یا پسین داشته باشند.

● طمانینه‌ای که در چشم بی‌نور یک مجسمه بود.
 هسته صفت وابسته مضاف‌الیه
 مضاف‌الیه

■ «این» صفتِ پیشینِ مضاف‌الیه است.

۱. شاخص مضاف‌الیه در کتاب درسی شما مورد بررسی قرار نگرفته؛ ولی از آن‌جا که ممکن است در پرسش‌ها با آن مواجه شوید، در ادامه، اشاره کوتاهی به آن خواهیم کرد.



۱ اسم + = + اسم + = + صفت بیانی / شمارشی / «چند» و «دیگر»

درجه فهم ادبی / پیامد تقلید نابه جا / دانش آموز کلاس دوم

۲ اسم + = + صفت پیشین + اسم

مردم آن سرزمین / مهر یک پرستار

حواستان باشد گاهی صفتی که بعد از مضاف‌الیه می‌آید وابسته مستقیم هسته است و وابسته مضاف‌الیه نیست.

جشن فارغ التحصیلی مفضل

هسته مضاف‌الیه صفت

پ مضاف‌الیه مضاف‌الیه

یعنی مضاف‌الیه در گروه اسمی یک وابسته از نوع مضاف‌الیه (اسم / ضمیر) داشته باشد. شکل گروه اسمی که مضاف‌الیه مضاف‌الیه دارد به این صورت است:

اسم + = + اسم + = + اسم / ضمیر

سراج ذهنم = سراج ذهن من

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه

رسیدن عید طبیعت

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه

واژه‌های «من» و «طبیعت» مضاف‌الیه مضاف‌الیه هستند.

حواستان باشد گاهی اسمی که بعد از مضاف‌الیه می‌آید، وابسته آن نیست بلکه وابسته مستقیم هسته است:

کتاب ریاضی علی

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

اگر اسم‌هایی که به هم اضافه شده‌اند بیشتر از سه تا باشند، اسم سوم و بعد از آن، اغلب مضاف‌الیه مضاف‌الیه هستند.

در کلاس آموزشگاه موسیقی

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه (برای در) (برای کلاس)

«کلاس» مضاف‌الیه «در» (هسته) است. آموزشگاه «مضاف‌الیه» کلاس است؛ پس نسبت به «در» می‌شود مضاف‌الیه مضاف‌الیه. «موسیقی» مضاف‌الیه «آموزشگاه» است؛ پس نسبت به «کلاس» می‌شود مضاف‌الیه مضاف‌الیه.

ت صفت صفت

وقتی که فرمول گروه اسمی به این شکل است: اسم + صفتی که انواع مختلف دارد + صفتی که یکی از انواع صفت قبل است، صفت دوم وابسته صفت اول است و این دو صفت با هم وابسته هسته می‌شوند. شکل گروه اسمی که صفت صفت دارد به این صورت است:

اسم + = + صفت + = + صفت

پیراهن آبی روشن

هسته صفت صفت صفت

صفت صفت معمولاً و بیشتر برای رنگ‌ها به کار می‌رود.

حواستان باشد گاهی دو صفت بعد از یک اسم یا ضمیر می‌آیند و هر دو مستقیماً به آن اسم یا ضمیر برمی‌گردند، آن‌ها را با مبحث وابسته وابسته اشتباه نگیرید.

درخت بزرگ انبوه

هسته وابسته پسین وابسته پسین (صفت) (صفت)

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

هسته مضاف‌الیه صفت من صفت من صفت من

ث قید صفت

وقتی قبل از صفت بیانی (یعنی بین ترکیب وصفی) یک قید بیاید که اندازه یا مقدار یا درجه آن صفت را توضیح دهد، آن قید، وابسته وابسته است. شکل گروه اسمی که قید صفت دارد به این صورت است:

اسم + = + قید + صفت

قضه‌های بسیار اصیل

هسته قید صفت صفت

ج شاخص مضاف‌الیه

گاهی مضاف‌الیه نام شخص است که عنوان یا لقب او هم آورده می‌شود. در چنین حالتی آن عنوان و لقب، شاخص و وابسته پیشین برای مضاف‌الیه است. شکل گروه اسمی با شاخص مضاف‌الیه به صورت زیر است:

اسم + = + شاخص + اسم (نام فرد)

کلاس دکتر شفيعی

شاخص چه وابسته هسته باشد، چه وابسته مضاف‌الیه (یعنی وابسته وابسته) اغلب وابسته پیشین است.



اگر کلام را به اجزای سازنده‌اش تجزیه کنیم به زنجیره زیر می‌رسیم:

واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جمله ← جمله مستقل

واج، کوچک‌ترین واحد زبان و جمله مستقل بزرگ‌ترین واحد آن است. «واژه» سومین واحد زبانی است که در شکل ساده خود، از یک جزء معنادار ساخته می‌شود؛ مثل: «کتاب، دفتر، مداد و قلم». در شکل‌های غیرساده، هم جزء معنادار می‌تواند به آن اضافه شود و هم جزء بی‌معنا؛ یعنی وند؛ مثل: «کتابی، دفترها، کتابخانه، دفترخانه، مدادتراش، جاقلمی و ...». در ادامه، چند نکته درباره «واژه» را با هم بررسی می‌کنیم.

تاریخ ادبیات

فهرست آثار منظوم

نام اثر	پدیدآورنده	قالب	موضوع
اسرارنامه	عطار نیشابوری	مثنوی	عرفانی - غنایی
الهی نامه	عطار نیشابوری	مثنوی	عرفانی - غنایی
الهی نامه	سنایی	مثنوی	عرفانی - غنایی
بوستان	سعدی	مثنوی	تعلیمی
تحفة الاحرار	جامی	مثنوی	تعلیمی
چشمه	نیما یوشیج (علی اسفندیاری)	مثنوی	تعلیمی
حمله حیدری	بازل مشهدی	مثنوی	حماسی
در امواج سند	مهدی حمیدی شیرازی	چهارپاره	داستانی - پایداری
در حیاط کوچک پاییز در زندان	مهدی اخوان ثالث	مجموعه اشعار	غنایی
دری به خانه خورشید	سلمان هراتی	مجموعه اشعار ^۱	انقلاب اسلامی
دماوندیه	محمدتقی بهار	قصیده	پایداری
دیوان غربی - شرقی	یوهان ولفگانگ گوته	ترجمه در قالب شعر نو	غنایی
سمفونی پنجم جنوب	نزار قبانلی	ترجمه در قالب شعر نو	پایداری
شاهنامه	فردوسی	مثنوی	حماسی
غزلواره‌ها	ویلیام شکسپیر	ترجمه در قالب شعر نو	عاشقانه - غنایی
غزلیات شمس	جلال الدین مولوی	مجموعه غزل	عاشقانه - عارفانه - غنایی
فرهاد و شیرین	وحشی بافقی	مثنوی	عاشقانه - غنایی
گوشواره عرش	سید علی موسوی گرمارودی	مجموعه اشعار	مذهبی - آیینی
لیلی و مجنون	نظامی گنجه‌ای	مثنوی	عاشقانه - غنایی
ماه نو و مرغان آواره	رابیندرانات تاگور	ترجمه در قالب شعر نو	غنایی
مثل درخت در شب باران	محمدرضا شفیعی کدکنی	مجموعه اشعار	غنایی
مثنوی معنوی	مولوی (قرن هفتم)	مثنوی	عرفانی - تعلیمی
منطق الطیر	عطار نیشابوری	مثنوی	عرفانی - غنایی
همای رحمت	سید محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار)	غزل	غنایی
هم‌صدا با حلق اسماعیل	سید حسن حسینی	مجموعه اشعار	انقلاب اسلامی
هوا را از من بگیر، خندهات را نه!	پابلو نرودا	ترجمه در قالب شعر نو	عاشقانه - غنایی

کارهای آموزشی تاریخ ادبیات